

روایت خانه: روشی برای فهم و بازنمایی مطلوبیت تجربه زیسته در خانه*

سید علی طباطبایی ابراهیمی**

زهره تفضلی***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۰

چکیده

تحقیق درباره مطلوبیت تجربه زندگی در خانه، موضوعی است که به روشی منطبق با ویژگی‌های خاص فهم و بازنمایی این تجربه نیاز دارد. کیفیت تجربه زیسته در حضور هم‌زمان ساکن خانه و کالبد آن آشکار می‌شود و روشی که برای تحقیق درباره آن انتخاب می‌شود هم باید به این یکپارچگی فاعل شناسایی و موضوع شناسایی ملتزم باشد تا بتواند کیفیت منحصر و زنده تجربه را عمیقاً دریابد و آن را به دیگری منتقل کند. این یکپارچگی در وجوه مختلفی از تجربه زیسته در خانه قابل شناسایی است؛ این نوشتار با رجوع به آرای پدیدارشناسان معماری آن وجوه را معرفی می‌کند تا روشی مناسب برای فهم و بازنمایی کیفیت تجربه زیسته در خانه بیابد. ویژگی‌هایی چون پیوستگی زمان درونی و بیرونی در تجربه زیسته، ملموس و مخیل بودن آن باعث می‌شوند که فهم روایی به‌عنوان بستری مناسب برای تحقیق درباره تجربه زیسته مطلوب در خانه معرفی گردد و حفظ کیفیت زنده آن به این ترتیب ممکن باشد. سپس با توجه به وجوه اساسی تجربه زیسته و کیفیت خاص هر تجربه مکانی، روند تحقیق درباره مطلوبیت تجربه زیسته در خانه و نکات قابل توجه در آن، از ابتدای جمع‌آوری اطلاعات تا ارائه نهایی روشن می‌گردد و دو شکل از روایت که متمرکز بر اثر مکان در تجربه زیسته مطلوب در خانه هستند، برای بازنمایی مطلوبیت تجربه زیسته در خانه با عنوان «روایت خانه» معرفی می‌شوند. یکی روایت خانه به بیان ساکنان و دیگری روایت خانه به بیان محقق که هر یک قابلیت‌ها و محدودیت‌هایی خاص خود دارند. در انتها و به‌عنوان مورد پژوهی، استفاده از این روش در تحقیقی نمونه بر خانه‌های برهه گذار معماری تهران می‌آید.

کلیدواژه‌ها:

تجربه زیسته، خانه، تحقیق کیفی، شیوه روایی، پدیدارشناسی.

* این مقاله حاصل بخشی از پژوهشی است که نگارنده اول به‌عنوان پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته معماری در دانشگاه شهید بهشتی تهران با عنوان شناخت و تحلیل الگوی خانه‌های دوره میانی معماری تهران و به راهنمایی آقای دکتر هادی ندیمی و خانم دکتر زهره تفضلی انجام داده است.
** پژوهشگر دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، نویسنده مسئول، s_tabatabaie@sbu.ac.ir
*** استادیار، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی

پرسش‌های پژوهش

۱. «تجربه زیسته در خانه» چیست و چه وجوهی دارد؟
۲. تجربه زیسته خوب در خانه چگونه برای ساکنانش حاصل می‌شود؟
۳. چگونه می‌توان درباره «مطلوبیت تجربه زیسته در خانه» تحقیق کرد، و چگونه می‌توان از آن سخن گفت؟

۱. مقدمه

«خانه خوب» عبارتی آشنا برای همگان است؛ در عین حال معنای آن محل مناقشه است. روشن کردن معنای این عبارت مهم، اما مبهم، از انگیزه‌های آغازین این پژوهش بوده است. اما امکان تحقیق درباره معنای «خانه خوب»، پیش از هر چیز مستلزم این است که بدانیم پرسش از معنای «خانه خوب» چگونه و از چه راه‌هایی می‌تواند طرح شود؟ برای اندیشیدن در این باب، بهتر است اول بیندیشیم که این پرسش را باید به چه کسانی عرضه کنیم، و چطور؟ معمولاً معماران را صاحب صلاحیت برای تشخیص خوب بودن یک بنا می‌دانند؛ چون ایشان در این موضوع آموزش دیده‌اند، و صلاحیت خود را از مرجعیت دانش خود کسب می‌کنند. دانش معماری نیز معمولاً معنای پیچیده و مبهم «خوبی و مطلوبیت» را به مؤلفه‌هایی مانند زیبایی، راحتی، آسایش و... تجزیه می‌کند، و با روش‌های گوناگون، حضور این مؤلفه‌ها را در یک بنا می‌سنجد. اما می‌دانیم که این مفاهیم نیز چندان روشن نیستند، و معنا و تعریف هر یک از این مفاهیم در رویکردها، زمان‌ها و مکان‌های مختلف، متفاوت است؛ بنابراین مؤلفه‌هایی که معماران در تشخیص خوب بودن یک بنا به آن بیشتر توجه می‌کنند نیز متنوع است. اما می‌توان در انحصار مرجعیت این روش تردید کرد و از پیش فرض آن سؤال کرد: آیا برای فهم معنای مطلوبیت و خوبی خانه، تنها راه ما تحلیل آن به مؤلفه‌های جزئی‌تر است؟ اگر چنین باشد، آیا مطلوبیت خانه فقط دارای این مؤلفه‌هاست؟ و آیا از جمع جبری این مؤلفه‌ها، فهمی از خوبی و مطلوبیت در یک خانه حاصل می‌شود؟ آیا جز این راهبرد فرضیه‌محور، راه دیگری برای پرسش از معنای «خانه خوب» وجود ندارد؟ آیا می‌توان تحقیقی پرسش‌محور در این باب داشت؟ چگونه می‌توان بدون فرضی از پیش، پژوهشی بر محور این پرسش مهم انجام داد که «خوب بودن خانه به چه معناست؟»

در قدم اول، می‌توان به خود عبارت «خانه خوب» رجوع و جست‌وجو کرد که این عبارت معمولاً چه هنگامی و در چه جایگاهی به کار می‌رود؟ چه کسانی معمولاً صفت «خوب» را به خانه نسبت می‌دهند؟ و منظور از خوب، خوب برای «چه چیزی» یا «چه کاری» است؟ روشن است که معمولاً پیش از هر کس ساکنان خانه‌ها هستند که از خلال تجربه زیستن در یک خانه، آن را با صفت «خوب» وصف می‌کنند و این را می‌توان غایت کارکردی یک خانه دانست. روشن است که منظور تعاریف یا پیش‌فرض‌های انتزاعی افراد از یک «خانه خوب» نیست، بلکه فهم حاصل از تجربه‌ای است که پس از حضور در خانه درباره آن سخن می‌گویند؛ در اینجا خوب به معنای خوب برای «زندگی» است. در واقع برای این مسئله، خود معنای «خانه» پاسخی به همراه دارد: خانه خوب خانه‌ای است که برای زندگی ساکنان آن خوب باشد، چون معنای خانه از معنای سکونت آدمی در خانه جدا نیست و بخش عمده‌ای از مطلوبیت یک خانه مربوط به چگونگی حضوری است که در سال‌ها زندگی ساکنانش در آن داشته است.^۱ پس اجمالاً می‌توان از اینجا شروع کرد که خانه خوب معمولاً به معنای خانه‌ای است که تجربه زندگی با آن و در آن برای ساکنانش خوب و مطلوب باشد.^۲ شاید این گزاره به نظر بدیهی برسد، اما در واقع برای تحقیق در باب خوبی خانه، محققان کمتر به سراغ خود تجربه بی‌واسطه زندگی با (در) خانه^۳ یا «تجربه زیسته»^۴ در خانه^۵ رفته‌اند؛ و غالباً با اتخاذ معنایی از پیش واقعیت جهان را با معیارهای از پیش تعریف‌شده خودشان سنجیده‌اند.^۶ درحالی‌که به نظر می‌رسد توجه به تجربه خوب بودن خانه از نظر ساکنان آن منبع بسیار مهمی برای تحقیق درباره خوب بودن خانه است. با این مقدمه، به نظر می‌رسد می‌توان راهی دیگر جست‌وجو کرد: راهی که شاید قدری در فهم عمیق «خوب بودن خانه» مؤثر باشد، و به تجربه بی‌واسطه زندگی با (در) خانه یا «تجربه زیسته در خانه» متکی باشد.

پس از این بحث تفصیلی درباره مسئله آغازین، اکنون می‌توان هدف این نوشتار را تصریح نمود: این نوشتار در واقع در پی پاسخ به این سؤال است که روش مناسب برای تحقیق درباره تجربه بی‌واسطه زندگی با (در) خانه یا «تجربه زیسته در خانه» چیست؟ و چگونه می‌توان از این کلیت پیچیده و درهم‌تنیده سخن گفت و آن را برای دیگری بازگو نمود؟ از این رو پیش از هر چیز، تلاشی است برای یافتن «راه و روشی» مناسب برای فهم «تجربه زیسته خانه خوب» و بازنمایی و بیان آن. در چنین تحقیقی، محقق به دنبال یافتن «معیار»هایی کلی و انتزاعی برای خوبی خانه نیست، بلکه می‌خواهد به تجربه مطلوب زندگی در خانه به‌طور واقعی، و نه انتزاعی، نزدیک شود، چگونگی حضور ساختمان در آن تجربه را بفهمد و آن را به‌ترتیبی به معمار یا پژوهشگری دیگر منتقل کند.

این تحقیق از طریق بحث و استدلال منطقی پیش می‌رود و در نهایت «روش روایی» به‌عنوان پاسخ پرسش اصلی تحقیق پیشنهاد می‌شود و نسبت آن با مبانی بحث روشن می‌گردد.

این نوشتار شامل سه بخش اصلی است: بخش اول به روشن کردن معنای «تجربه زیسته در خانه» و معنای مطلوبیت آن می‌پردازد. در گام نخست لازم است که مشخص شود چرا از اصطلاح «تجربه زیسته» درباره کیفیت زندگی در خانه استفاده شده است و با بیان چرایی انتخاب این اصطلاح در تحقیقی معمارانه، رویکرد تحقیق برای نزدیکی به موضوع وضوح یابد. گام بعدی برای پیشبرد تحقیق این است که مشخص شود مطلوبیت این تجربه در یک خانه چگونه حاصل می‌شود و چه رابطه‌ای با امکان‌هایی دارد که کالبد خانه پدید می‌آورد؛ برای این منظور به معنای «تجربه زیسته» در آرای متفکران نظریه‌پرداز در حوزه پدیدارشناسی معماری می‌پردازد. پس از روشن شدن این معنا، پرسش این است که چگونه می‌توان درباره «خوب بودن» یا «مطلوبیت تجربه زیسته خانه» تحقیق کرد و راه مناسب برای بیان آن چیست. بنابراین بخش دوم این نوشتار در جست‌وجوی راه یا روشی برای پرسش از مطلوبیت تجربه زیسته در خانه است؛ روشی که متناسب با ویژگی‌های اساسی آن باشد و بهتر بتواند آن را آشکار کند. این بحث در نهایت نشان می‌دهد که با استفاده از قابلیت‌های «روایت» می‌توان وجوه مختلف تجربه زیسته را نمایاند. از این طریق روشی متناسب با ویژگی‌های تجربه زیسته خانه معرفی می‌شود؛ روشی که برای فهم و بازنمایی این تجربه در کلیت و پیوستگی آن مناسب است. بخش آخر نوشتار نیز به شرح مختصر این روش در یک پژوهش نمونه اختصاص دارد.

۱. «تجربه زیسته در خانه» در آرای متفکران حوزه پدیدارشناسی معماری

همان‌طور که گفته شد، یکی از وجوه اساسی یک خانه خوب آن است که در نهایت برای «زندگی ساکنان آن» خوب باشد، چون معنای «خانه» از معنای «سکونت آدمی در خانه» جدا نیست. با اینکه واژه زندگی همیشه همراه عبارت «خانه خوب» نمی‌آید، گویا حذف آن به‌علت بداهت است. خانه خوب به‌معنای جای خوبی «برای زندگی» است؛ که شامل لایه‌های متعدد آشکار و پنهان، پیچیده و درهم‌تنیده است؛ که زیبایی بصری یا ایستایی و آسایش اقلیمی فقط بخشی از این لایه‌هاست. ممکن است گمان کنیم چیزی که این مطلوبیت را پدید می‌آورد، حاصل جمع تمام مؤلفه‌ها یا موارد جزئی و منفصلی است که در رویکردهای مختلف شناخته می‌شود؛ مثل مجموعه‌ای از نکات و قواعد که از تحقیق‌های مختلف استخراج شده است؛ اما در واقع چنین نیست. نه معماران در فرایند طراحی و ساخت خانه صرفاً با مجموعه‌ای از مؤلفه‌های انتزاعی و قواعد قطعی کارشان را پیش می‌برند و نه زندگی تجربه‌شده ساکنان یک خانه، مجموعه‌ای از مؤلفه‌های منفصل و جدا از هم است. خانه در سال‌ها زندگی ساکنان در آن، اثری کلی و یکپارچه بر خاطر آن‌ها باقی می‌گذارد؛ کلیتی که در آن رویدادهای مختلف زندگی ساکنان توأم با کالبد بنا حاضر شده است. فهم این کلیت، بدون تقلیل آن به لایه‌های انتزاعی روش دیگری برای نزدیکی به آن می‌طلبد.

کالبد یک خانه در کلیت معنایی خود، در حضور تمام خاطرات و خیالات و انگیزه‌ها و امیال آدمی و در رویدادهای زندگی نقش بازی کرده و در تجربه زیسته ساکنان خانه پدیدار می‌شود. تجربه‌ای که در کلیت خود و با حفظ انسجام معنایی‌اش هم قابل فهم است. این فهم سازنده شکلی از آگاهی درباره خانه است که از طریق مجموعه‌ای از شناخت‌های منفصل در دستگاه‌های مختلف نظری حاصل نمی‌شود. دسته‌ای از متفکران معماری که در حوزه

پدیدارشناسی می‌اندیشند، متوجه این کلیت شده‌اند و به دنبال روش‌های فهم تجربه زندگی در خانه با حفظ آن رفته‌اند. متفکران پدیدارشناس کسانی هستند که کلیت تجربه زندگی یا «تجربه زیسته» مسئله اصلی ایشان است و در فهم جهان، آن را چون مجموعه‌ای از قطعات انتزاعی نمی‌بینند، بلکه آن را کلیتی در پیوند با انسان می‌دانند. به نظر ایشان، «تجربه زیسته» جمع جبری تعدادی از واقعیت‌های بی‌ارتباط با هم نیست. دیوید سیمون^۶ متفکر و پژوهشگر فعال در زمینه پدیدارشناسی معماری در عبارات کوتاهی این رویکرد را چنین معرفی می‌کند: «به ساده‌ترین عبارت، پدیدارشناسی مطالعه تفسیری تجربه‌های انسانی است. هدف آن، آزمودن و روشن کردن موقعیت‌ها، رویدادها، معانی و تجربه‌های انسانی است، همان طور که خود به خود در زندگی هرروزه رخ می‌دهند. مقصود توصیفی دقیق از زندگی آدمی است همان‌گونه که او زیسته و در تجربه‌های اول شخص او به صورت ملموس، ناگزیر، و گاهی پرابهام بازتاب یافته است» (Seamon 2000, 157).

نزد برخی متفکران معماری، از تجربه آدمی در عین پیچیدگی و وحدت آن سخن می‌رود و برای فهم کیفیت تجربه یک جا، کالبد آن به صورت ابژکتیو و به مثابه یک شیء یا شکل محض بررسی نمی‌شود، بلکه از تجربه زمانمند و درهم‌تنیده بیرون و درون وجود آدمی در حین زندگی کردن با آن - تجربه زیسته مرتبط با مکان - سخن می‌رود. در این نگاه، به زندگی آدمیان «در» مکان و «با» مکان توجه می‌شود؛ هرآنچه از بودن و زندگی «در» یک جا و «با» آن بر آدمی عرضه شود، ضمن این تجربه است. بهتر است ابتدا مختصری درباره معنای تجربه زیسته نزد متفکران پدیدارشناس بدانیم و سپس وجوه مختلف مؤثر در تجربه زیسته مکانی را در آرای متفکران پدیدارشناس معماری شرح دهیم.

۱.۱. تجربه زیسته^۷

تجربه زیسته به‌عنوان واحد معنادار نقطه آغاز و انجام تحقیق پدیدارشناسانه است (Van Manen 2016, 35). در گام اول برای فهم این معنا، باید معنای تجربه زیسته را از تجربه علمی^۸ کاملاً جدا کرد. لازمه تجربه علمی، که بنیاد علوم تجربی قرار می‌گیرد، ابژکتیو بودن است. درحالی‌که تجربه زیسته قبل از جدایی فاعل شناسایی (سوژه) و موضوع شناسایی (ابژه) وجود می‌یابد. تجربه زیسته تجربه بی‌واسطه آدمی در زندگی است که برای او رخ می‌دهد، پیش از آنکه او حتی درباره این تجربه بیندیشد (Ibid, 36). تفاوت مهم دیگر این دو نوع تجربه این است که تجربه‌های زیسته بی‌تا و منحصر بگردند و قابل تکرار نیستند؛ درحالی‌که تجربه‌های علمی تکرارپذیرند و به زمان و مکان وابسته نیستند. «تجربه زیسته» در اصل اصطلاحی از دیلتای^۹ متفکر آلمانی است که مورد توجه پدیدارشناسان نیز قرار گرفت. او کلمه Erlebnis یا «تجربه زندگی» را واحدی تعریف می‌کند که برای تحقیق در باب علوم مرتبط با انسان بسیار اساسی است: «آن چیزی که در جریان زمان واحدی در زمان حال می‌سازد از آن رو معنایی واحد دارد که کوچک‌ترین موجودی است که ما می‌توانیم آن را تجربه نام دهیم. پیش‌تر برویم، شاید بتوان هر واحد جامع اجزای زندگی را که از طریق معنای مشترکی برای جریان زندگی به یکدیگر بسته می‌شوند «تجربه» نامید، حتی وقتی که چندین جزء با وقایع منفصل‌کننده از یکدیگر جدا می‌شوند» (نقل از دیلتای در پالم ۱۳۷۷، ۱۱۹).

به عبارت دیگر، تجربه معناداری مثل پیاده‌روی یا نقاشی، از باب مثال، شاید متضمن دیدارها و رخدادهای جداگانه‌ای از حیث زمان باشد و همچنان «یک» تجربه زیسته نامیده شود (همان، ۱۱۹). پالم در توضیح تجربه زیسته، از تجربه عشق مثال می‌زند: تجربه عشق مبتنی بر یک دیدار نیست، بلکه وقایعی با نوع و زمان و مکان متفاوت را شامل می‌شود، رویدادهایی را به وجود می‌آورد و وحدت معنای آن‌ها در مقام «تجربه» آن‌ها را از جریان زندگی بالاتر می‌برد و آن‌ها را در واحدی دارای معنا یگانه می‌کند و این تجربه زیسته است (همان).

دیلتای این واحد معنادار را بسیار اساسی می‌داند. او تأکید می‌کند که تجربه زیسته نباید چیزی معنا شود که آگاهی در برابر آن قرار می‌گیرد و آن را درک می‌کند. تجربه چیزی است که ما در آن و با آن زندگی می‌کنیم. تجربه‌ای که قبل از جدایی فاعل شناسایی و موضوع شناسایی وجود می‌یابد. در واقع، تجربه از خود ادراک یا اندر یافت متمایز نمی‌شود (همان، ۱۲۰) تجربه زیسته یک ساختار زمانی دارد، چون هیچ‌گاه در بی‌واسطگی خود درک نمی‌شود، بلکه

تنها هنگامی که تأمل می‌کنیم، آن را به‌مثابهٔ حضوری در «گذشته» فهم می‌کنیم؛ و آن را به‌مثابهٔ یک کل به یاد می‌آوریم (Van Manen 2016, 37). گادامر نیز از معنای عمیق و متراکم‌شدهٔ تجربه سخن می‌گوید و تصریح می‌کند که آنچه «تجربه» نامیده می‌شود، ما را به یک «کلیت» راه می‌برد (نقل از گادامر در Ibid).

فهم زندگی از خلال تجربه‌های زیسته است که کلیت تجربهٔ زندگی را حفظ می‌کند، چون این واحدهای معنادار به‌هم‌پیوسته و مرتبط و درهم‌تنیده‌اند. خود دیلنای از «شبکهٔ ساختاری» در تجربهٔ زیسته نام می‌برد؛ و تصریح می‌کند چیزی که «کیفیت خاص» تجربهٔ زیسته را به آن می‌دهد، ارتباط تجربه‌های زیسته به یکدیگر است. تجربه‌های زیسته مانند موتیف‌های یک سمفونی به هم مرتبط هستند (Ibid). پس برای فهم و همین‌طور انتقال کیفیت خاص تجربهٔ زیسته به دیگری، حفظ ارتباط اجزای مؤثر بر ساخت کلیت معنادار آن لازم است.

پدیدارشناسی با مطالعه و توصیف تجربهٔ زیسته به‌دنبال فهم و انتقال کیفیت منسجم آن به دیگری است. به بیان فن مانن، پدیدارشناسی با سعی در توصیف پدیدارشناسانه، درصدد این است که تجربهٔ زیسته را به بیانی متنی تبدیل کند، طوری که بازخواندن متن به باززیستن تجربه کمک کند (Van Manen 2016, 36)؛ روشی که به‌وسیلهٔ آن خواننده با هم‌ذات‌پنداری و نقش فعال قوهٔ خیالش هرچه بیشتر وجود خود را در آن تجربه حاضر باید و وجهی از کیفیت حضور در جهان را دریابد که با تفکیک فاعل شناسایی و موضوع شناخت قابل دستیابی نیست.

۲.۱. تجربهٔ زیسته و مکان

پس از مروری بر معنای تجربهٔ زیسته، در ادامه از طریق نگاه به آرای متفکرانی که به تحقیق دربارهٔ رابطهٔ پیوسته و درهم‌تنیدهٔ زندگی و مکان پرداخته‌اند، سعی می‌کنیم وجوه مدنظر آنان برای فهم «تجربهٔ زیسته در خانه» را روشن‌تر کنیم. این متفکران، که اغلب در حوزهٔ پدیدارشناسی معماری می‌اندیشند، گاهی به‌صراحت و گاهی به‌صورت ضمنی، هریک به‌ترتیبی، ویژگی‌های تجربهٔ زیستهٔ آدمی در مکان را بیان کرده‌اند. مطالعهٔ ایشان دربارهٔ وجوه مختلف زیست‌جهان، یا جهان تجربه‌های زیستهٔ انسانی است. نزد ایشان زیست‌جهان جهان فیزیکی اشیاء نیست، بلکه جهانی است که ما با آن و در آن زندگی می‌کنیم و با درون ما پیوند دارد. زیست‌جهان ما جهانی است که ما و اشیاء با همهٔ معناها، رؤیایها، اندیشه‌ها، خاطرات و انتظارات در آن به هم پیوسته‌ایم و زندگی می‌کنیم.

متفکرانی که در این پژوهش، به آرای ایشان رجوع شده است عبارت‌اند از: ۱. گاستن باشلار^۱، فیلسوف فرانسوی و از متفکران متقدم پدیدارشناسی مکان که خانه را قطعهٔ مهمی از «زیست‌جهان» می‌داند که ما با آن و در آن زندگی می‌کنیم. او خانه را جایی می‌داند که به درون و بیرون ما نظام می‌بخشد. در نظر او «خانهٔ ما گوشه‌ای از دنیای ماست و همان‌گونه که بارها گفته‌اند، اولین جهان ما و به تمام معنی نظامی است واقعی» (باشلار ۱۳۹۱، ۴۴). ۲. کریستین نوربرگ شولتز^{۱۱} معمار و متفکر نروژی که از نسبت تجربهٔ مکان با هویت وجودی آدمی سخن می‌گوید. او اساساً هر تجربهٔ انسانی را دارای سوبه‌ای فضایی یا مکانمند می‌داند و معنای فضا را به‌صورت امری در پیوند با وجود انسانی می‌یابد. ۳. کریستوفر الکساندر^{۱۳} متفکر و معمار آمریکایی که معتقد به وحدت یک رویداد و مکان آن و حضور مؤثر زندگی رخ داده در یک مکان بر کالبد و هویت آنجاست. حضوری که قابل صرف‌نظر کردن نیست و نقش اساسی در مطلوبیت - زنده بودن^{۱۴} - یک الگو^{۱۵} دارد. ۴. الکساندر معتقد است «آنچه در نظر اول هندسه‌ای مرده می‌نماید که بنا یا شهر می‌خوانیمش، در واقع چیزی است با روح و نظامی زنده و مجموعه‌ای از الگوی رویدادهای هم‌جوار و در تعامل با یکدیگر» (الکساندر ۱۳۹۳، ۶۲). ۵. یوهانی پالاسما^{۱۸} معمار و متفکر پدیدارشناسی معماری که در آثارش روشن می‌کند که تجربهٔ زیستهٔ آدمی، صرفاً تجربهٔ اشیاء جهان فیزیکی نیست، بلکه تجربه‌ای توأم با معنا و خیال در باب چیزهاست که در آن ادراک‌های آدمی در حضور تمام این توانایی‌های وجودی فهم می‌شوند. ۶. آلبرتو پرز گومز پدیدارشناس معماری که معتقد است تجربهٔ معماری هیچ‌گاه یک تجربهٔ فضایی محض نیست؛ چون در واقع زیست‌جهان ما پر از معانی و حس‌هایی است که از درگیر بودن ما با مکان و بودن بدنمند ما در جهان نشئت می‌گیرند.

۳.۱. ویژگی‌های تجربهٔ زیسته

پدیدارشناسان هریک به‌گونه‌ای دربارهٔ زیست‌جهان انسانی سخن گفته‌اند؛ متفکران پدیدارشناسی و هرمنوتیک

معماری نیز تحت تأثیر این آرا به نسبت میان امکان‌های مکان با تجربه زیسته پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که از وجوه مختلفی به رابطه تجربه زیسته و مکان می‌توان پرداخت. موارد اساسی‌ای از این وجوه با روش فهم و بازنمایی مطلوبیت تجربه زیسته آدمی در خانه مرتبط‌اند؛ و روش نهایی ارائه شده در این تحقیق معطوف به آن‌هاست. در ادامه به معرفی این موارد اساسی می‌پردازیم:

۱.۳.۱. پیوستگی ادراک جهان بیرونی با حال درونی تجربه‌کننده آن

دیلتای جدا کردن احساس‌های آدمی را از کلیت منسجم نسبت‌هایی که در وحدت تجربه با هم حفظ می‌شوند بسیار بی‌معنا می‌داند (پالمیر ۱۳۷۷، ۱۲۱). در تجربه زیسته خانه نیز، حال درونی آدمی^{۲۰} (انگیزه‌ها، امیال، خاطرات و معانی) هم‌زمان و توأمان با تجربه کالبد خانه حاضر است. در این تجربه، حالات و معانی درونی او هم دخیل است و به این ترتیب «در خانه بودن» تجربه‌ای کلی و وحدت‌یافته با زندگی است. در این تجربه، حضور توأمان درون و بیرون و مشاهده اثرشان بر یکدیگر لازم است: یکی درون فرد (از تمام حالات لحظه‌ای او گرفته تا معانی ریشه‌دوانده در وجودش) و دیگری وضعیت جهان بیرونی که در اینجا ویژگی‌های مکانی کالبد خانه است. تجربه خانه تجربه‌ای چندلایه، چندبعدی و در تعامل با درون آدمی است. «دشوار می‌توان آن را توصیف عینی نمود، بنابراین به نظر می‌رسد که بررسی درون‌نگرانه و پدیدارشناختی انگاره‌ها، احساسات، تجارب و خاطرات خانه، رویکردی ثمربخش در تحلیل این مفهوم باشد» (نقل از پالاسما در هال و دیگران ۱۳۹۴، ۱۹۱)

تفکیک تجربه خانه به دو پاره زیبایی‌شناسانه و سودمندانه، یا دو عرصه مجزای تجربه درون و بیرون آدمی، بدون دیدن اثر متقابل و زنده‌شان بر یکدیگر برای فهم تجربه زیسته مناسب نیست. این تفکیک انتزاعی وجوه مهمی از تجربه زیسته آدمی در مکان را در نظر نمی‌گیرد. در این شکل از شناخت، محسوسات دیده و شنیده و لمس شده چون پدیده‌های منفرد بررسی می‌شوند. تقلیل کار معمار به ساختن شیئی صرفاً چشم‌نواز، اثر هم‌زمان خواست یا کارکردی که از فضا انتظار می‌رود و کالبد ساختمانی آن در تجربه ساکنان خانه را نادیده می‌گیرد. با تقلیل این وظیفه به برنامه یا کارکرد فیزیکی که امری کلی و ثابت و غالباً فیزیکی است، و تفکیک کارکرد فیزیکی از چشم‌نوازی ساختمان، آنچه از دست می‌رود اثر درهم‌تنیده صورت و کارکرد در متن جریان زندگی و نحوه اثر همه آن‌ها در یک «رویداد غنی» است. تجربه زیسته قابل تفکیک به کارکرد و زیبایی یا صفات ذهنی و فیزیکی نیست. با چنین تقسیم‌هایی، اثر متقابل حالات ذهنی بر مسائل فیزیکی در یک تجربه زیسته واحد نادیده گرفته می‌شود. تجربه زیسته مرتبط با خانه، تحت تأثیر هم‌زمان جهان بیرون و فرد تجربه‌کننده آن است. «هیچ تجربه هنری یا معمارانه‌ای بدون پیدایش فضا و حس ناظر/ شنونده/ مصرف‌کننده از خویشتن وجود ندارد» (پالاسما ۱۳۹۲، ۱۳۲).

۲.۳.۱. پیوستگی زمانی بیرونی در تجربه زیسته

تجربه زیسته به‌مثابه یک کل، رخداد‌های متنوع زندگی را وحدت معنایی می‌بخشد. این وحدت‌بخشی دارای ساختاری زمانی است. تجربه زیسته خانه نیز دارای پیوستگی زمانی است؛ هر رویداد به قبل و بعد از خود متصل است. با بررسی پاره‌های جدا از هم عناصر مؤثر در تجربه زیسته خانه این پیوستگی زمانی از دست می‌رود. با شناخت صوری کالبد یا هر شناخت منقطع دیگر از تجربه پیوسته، کلیت ماجرا شرحه شرحه و بی‌زمان بررسی می‌شود و تجربه خانه به مجموعه‌ای از تصاویر مجزا تقلیل می‌یابد. درحالی‌که آدمی خانه را چون مجموعه‌ای از تصاویر منقطع به خاطر نمی‌سپارد، تجربه او از خانه پیوستاری پشت‌سرهم از ماجراها و رخداد‌های حضورش در آن است.

تجربه زیسته بودن در خانه، از تجربه رویدادهای متنوعی ساخته می‌شود که ممتد به زمان‌اند؛ مانند بالا و پایین رفتن‌ها، دیدن‌ها، نشستن‌ها، کارکردن‌ها. توالی این تجربه‌ها در رویدادی شخصی از زندگی است که تجربه‌های فرد از مکان‌های خانه و معنای «خانه من» را ساخته و می‌سازد. خانه چون تصاویر و عکس‌هایی مجزا تجربه نمی‌شود و در خاطر نمی‌ماند، خانه در کلیتی پیوسته حضور دارد؛ برای نزدیکی به فهم ویژگی‌های این تجربه انسانی، باید علاوه بر پرداختن به جزئیات درون و بیرون ساکن خانه همراه با او زمان را گذرانند. تغییرات احوال درونی‌اش را در جریان زمان و متأثر از قابلیت‌های مکان‌های مختلف دید تا تجربه زیسته در یک خانه نمایان‌تر شود. «زمان زیسته که به‌طور فیزیکی

تجربه می‌شود، برخلاف پاره‌های پراکنده پیام‌های رسانه‌ها، در حافظه و روح فهم می‌شود» (هال و دیگران ۱۳۹۴، ۹۱).

۳.۳.۱. پیوستگی زمان درونی در تجربه زیسته

«تجربه در وحدت معنایش هم مشتمل و جامع تذکر به گذشته و هم مشتمل و جامع انتظار آینده در کل متن «معنا»ست (پالمر ۱۳۷۷، ۱۲۲). هر تجربه انسانی با قبل و بعد از خود پیوسته است، گذشته و آینده از طریق «خاطره» و «خیال» در تجربه وضعیت اکنون حضور دارند و به این ترتیب تجربه زیسته آدمی در خانه در هر لحظه به گذشته و آینده‌های نامتناهی نیز متصل است. این درهم آمیختگی تجربه مکان از ویژگی مختص وجود آدمی با دو قابلیت تخیل کردن و به خاطر آوردن ممکن می‌شود. دو قابلیت که تجربه وجودی او در زمان حال را نه به لحظه قبل که به گذشته و آینده‌های بسیار دیگر بسط می‌دهد و عامل پیوندی میان اکنون او با قبل و بعد از خود می‌شود. هر تجربه تازه در نسبتش با خاطرات بسیاری ساخته می‌شود و آدمی با خیال خلاق خود مدام به دنبال افزودن به آن و یافتن امکانی برای تجربه‌ای بهتر در آینده است. خاطره و خیال با اتساع زمانی فرد به گذشته و آینده، هستی نقطه‌ای او را در زمان و مکانی فراخ بسط می‌دهند.

ما در دنیایی عینی از مواد و واقعیت‌های عادی و پیش پا افتاده زندگی نمی‌کنیم. سبک مختص انسان از وجود در دنیایی از امکانات اتفاق می‌افتد که با توانایی ما در خیال‌پردازی و تخیل شکل گرفته است. ما در دنیایی از ذهن زندگی می‌کنیم که در آن ماده و ذهن، کاملاً درهم ادغام می‌گردند. مانند تجربه که به یاد آورده و تصور می‌شود. در نتیجه واقعیت زیسته از قواعد فضا و زمان که علم فیزیک تعریف کرده است پیروی نمی‌کند (پالاسما ۱۳۹۲، ۱۳۵).

۴.۳.۱. «در مکان بودن»، اثر ملموس حضور آدمی در جهان

تجربه زیسته آدمی از مکان، تجربه‌ای ملموس به واسطه بودن او در جهان، و حضور جهانی از معانی در اوست. مکان‌ها دارای تجربه‌هایی متمایز و منحصر به خودند. در جایی چون قلّه کوه و کنار دریا خصلت‌هایی ویژه و کاملاً متفاوت حس می‌شود. یکی چیرگی و قدرتی بر محیط اطرافش دارد و دیگری در آرامشی بی‌انتهاست. مکانی دیگر چون دشتی سبز و پوشیده از چمنزارها و درختان تک افتاده، دامن گسترده و گشوده به آسمان حس می‌شود و جنگلی پردرخت حسی از درخوردپیچیدگی در ما پدید می‌آورد. با حضور در هریک از این مکان‌ها انسان ناخودآگاه و تحت‌تأثیر تمام تجربه‌های پیشین فردی و فرهنگی خود، به واسطه معنای درونی آن تجربه، حسی متفاوت در خود می‌یابد، و حالت ناخودآگاه متفاوتی به عضلاتش می‌دهد. کنار دریا خود را گشوده به جهان بیرون می‌بیند و بر قلّه کوه صلابتی پیروزمندانه در تنش حس می‌کند. این تمایز از رابطه معنای درونی فرد و رسوب تجربه نسل‌های مختلف از مکان‌ها ساخته شده، منتقل شده و مدام در حال تغییر است. تغییری که با تجربه‌های تازه پدید می‌آید، در نسبت با تجربه‌های پیشین معنا می‌شود و با تعامل آدمیان به یکدیگر منتقل می‌گردد. شولتز این جنبه جمعی و فرهنگی تجربه فضا را فضای وجودی عمومی می‌نامد و می‌گوید «فضای وجودی عمومی از پایدارترین ویژگی‌های مشترک متعلق به جمع کثیری از فضاها و وجودی خصوصی تشکیل می‌شود. این فضا حالت سنت فرهنگی‌ای را دارد که در معرض تبدیل و تحول نسبتاً کندی است» (شولتز ۱۳۸۹، ۵۳۹). از این رو معنای ملموس مکان‌ها معنای فرهنگی‌اند. این معانی برای کسی که در ساحل جزیره قشم و کنار دریا زندگی می‌کند با دیگری که در کوهستان‌های اورامانات کردستان زندگی کرده بسیار متفاوت است. فهم آسمان و زمین برای آن دو حاصل تجربه‌های تاریخی متفاوتی است. پدران آن‌ها معانی مختلفی از آسمان، زمین، کوه، دریا و «در جهان بودن» را تجربه کرده‌اند و این تجربه بر آن‌ها اثر گذاشته است و این اثر را با رفتار و زندگی خود به نسل‌های بعد منتقل کرده‌اند؛ و به این ترتیب جهانی ملموس و نزدیک از معانی مشترک مکانی برای مردمان آنجا ساخته شده است.^{۲۱} مکان‌های مصنوع هم تحت‌تأثیر تجربه‌های مختلف در یک سرزمین چنین معنایی می‌یابند. بالا، پایین، درون، بیرون، و اساساً هر حضوری در مکان؛ معانی منحصر به خود دارند. در این معانی، که به امکان‌هایی که مکان ایجاد می‌کند عمیقاً وابسته است، ویژگی‌های مشترک وجودی

و فرهنگی‌ای نیز می‌توان یافت.

اثر این معانی بر آدمی کلیت وجودی ملموس و پیشامفهوم‌ی‌ای را پدیدار می‌کند. فرد پیش از هر چیز آن را با بدنش، با حالات ناخودآگاهی که به‌واسطه حضورش در مکانی به تن خود می‌دهد، تجربه می‌کند. «حافظه بدن کانون طبیعی هر دریافت حسی به خاطر سپاری و به‌یادآوردن است. هیچ حافظه‌ای بدون حافظه بدن وجود ندارد» (نقل از کیسی در حال و دیگران ۱۳۹۴، ۱۷۹). احساس بدنی قدرت، صعود و توانمندی‌ای که فرد هنگام بالا رفتن از یک پله دارد، به تمام بالا و پایین رفتن‌های زندگی‌اش، خاطرات مختلف کودکی و بازی و دودیدن‌ها بر پلکان‌های مختلف و همین‌طور بالا و پایین رفتن نسل‌ها و ساکنان دیگر آن سرزمین و فرهنگ متصل است. هنگام بالا رفتن از یک پلکان تمامی این‌ها حاضرند. آنچه در تجربه زیسته در خانه بر وجود آدمی نقش می‌بندد حاصل حضور توأمان همه این خاطرات است.

تجربه زیسته با وجود سوبه همیشه مکانمندش لزوماً به تجربه یک فضای خاص در یک روز یا یک ماه یا یک سال محدود نمی‌شود. تجربه زیسته بسته به معنایی که برای شخص می‌سازد، می‌تواند تجربه یک‌روزه‌ای از دیدار اولیه و آشنایی با یک خانه باشد و می‌تواند تجربه زندگی همه عمر در آن باشد. مهم در اینجا حفظ کلیت زنده معناست و زمان می‌تواند به شکل‌های مختلفی در آن حضور یابد.

۴.۱. فهم و بیان تجربه زیسته مطلوب در خانه

تا اینجا درباره چستی تجربه زیسته صحبت کردیم، اما همواره هر تجربه زیسته تجربه‌ای نیست که ساکن خانه از آن با صفت خوب یا مطلوب یاد کند. تجربه زیسته می‌تواند تجربه‌ای همراه فشار، اضطراب، ترس یا غریبگی و فاصله باشد، بسیاری از این تجربه‌های نامطلوب حاصل ناهماهنگی خواست درونی آدمی با امکان‌های مکان است. تجربه زیسته مطلوب گفت‌وگویی موزون و متناسب میان آدمی و خانه است؛ مانند سخن و پاسخی میان آدمی و خانه.

مطلوبیت تجربه زیسته در خانه، در معنای کارکردی و پیوسته با زندگی‌اش، در «خانه بودن» آن آشکارشدنی است، خانه خوب با اثری که بر زندگی می‌گذارد، در تناسب با حالات درونی فرد، تجربه‌ای مطلوب پدید می‌آورد. نمایشی که به‌وسیله آن معنایی ملموس و عینی برای بازیگر یا همان ساکن خانه نمایان می‌شود. گویی در لحظاتی کالبد خانه و وجود انسان سکونت‌کننده در آن، در رقصی موزون به هم می‌آمیزند و توافقی میان امکان‌های خانه و انسان برقرار می‌شود. به‌زعم الکساندر پدید آمدن چنین کیفیتی از ایجاد دوری مطلوب میان خواست درونی آدمی و جهانی که در آن زندگی می‌کند پدید می‌آید (الکساندر ۱۳۹۰، ج. ۱: ۶۱). کالبد خانه با امکان‌های مکانی‌اش بسیاری از تجربه‌های متنوع را ممکن می‌کند. کالبد قرارگیری جاهای خالی، منظره‌های دیده‌شده و کارهای انجام‌شده در هر لحظه را سامان می‌دهد. وقتی همه این‌ها برای سکونت‌کنندگان در خانه، در جای خود باشند و در جریان زندگی نقشی مناسب داشته باشند حس نظم مطلوبی پدید می‌آید؛ نظمی که با تجربه‌های فردی و فرهنگی ساخته شده است و مدام ساخته می‌شود. نظمی که خواهان قرارگیری هدفمند اجزا و ایجاد کلیتی یکپارچه است. حس شدن یک خانه به‌عنوان یک کلیت واحد درون - بیرونی اجزای آن را سامان می‌دهد و هم‌زمان خود از این اجزا پدید می‌آید. نظمی که در تناسب کالبد بنا و رویداد زندگی فرد پدید می‌آید،^{۳۳} لحظاتی از رویداد زندگی را زنده‌تر، غنی‌تر یا پرشورتر می‌کند و به این ترتیب بر معنای تجربه زیسته خانه برای او می‌افزاید. تناسبی مطلوب میان درون‌نگری^{۳۴} یا هرآنچه از خود می‌فهمد و درک می‌کند، با برون‌نگری^{۳۵} یا هرآنچه از جهان می‌فهمد و درک می‌کند، برقرار می‌شود.

اگر با اصطلاح فن مانن توضیح دهیم، تجربه مطلوب تجربه‌ای است که در آن چهار وجه وجودی زیست‌جهان وحدت و کلیتی مطلوب ایجاد کرده باشند. فن مانن چهار وجه وجودی زیست‌جهان را به این ترتیب برمی‌شمارد: بدن زیسته، زمان زیسته، فضای زیسته و روابط انسانی زیسته؛^{۳۶} که به صورت کلیتی درهم تنیده‌اند و قابل انفکاک از هم نیستند (Van Manen 1997). تجربه زیسته در خانه یک‌پارچه و جدانشدنی از تمامی حالات وجود زمانمند، مکانمند، بدنمند و مخیل تجربه‌کننده آن است و مطلوبیت آن هم حاصل از تناسب موزون وجود آدمی و خانه در رویدادی از زندگی است. در رابطه بین انسان و خانه، کالبد در اوقاتی اثری ویژه می‌گذارد و با نقش خاص خود، ماجرابی را چون

کشف یک راز شخصی برای فرد ارزشمند می‌کند. ماجرای که به تمامی مختص یک زمان و مکان خاص است؛ اما فرد معنایی انسانی در آن می‌یابد و پیوندی میان وجود خود با جهان بیرون برقرار می‌سازد. از اینکه حقیقتی از زندگی در خانه دریافته مسرور می‌شود و بعدها در رویدادهای دیگر و خانه‌های تازه، خیالش به دنبال تجربه‌ای مانند آن می‌گردد تا باز خانه را پاسخی به حال درون خود بیابد. «خانه به‌منزله واسطه‌ای دوجانبه عمل می‌کند، - فضای شخصی - شخصیت هر فرد را به جهان خارج عرضه می‌کند، اما به همان اهمیت، تصویر خویشتن ساکنان و نظم جهان آنان را تقویت می‌کند» (نقل از پالاسما در هال و دیگران ۱۳۹۴، ۱۹۱). هنگامی که انسان سکونت‌کننده در خانه به‌واسطه کالبد، درون‌نگری و برون‌نگری وجودش را با هم متناسب می‌بیند، تجربه زیسته مطلوبی از خانه برای او حاصل می‌شود؛ تناسبی موزون به‌واسطه تجربه مکان‌ها، میان وجوه مختلف زیست‌جهان در خانه پدید می‌آید. در چنین تجربه‌ای فرد گستره بیشتری برای تجربه و آگاهی متصور می‌شود و با این رخداد، بر کیفیت معانی درونش می‌افزاید و با جمعی و انسانی پنداشتن این تجربه زیبا، نسبت خود را با تمامی انسان‌های دیگر بازمی‌یابد. «خانه نقطه‌ای است ثابت که شکل محیطی مفروض را به معرض «مکانی مسکون» تغییر می‌دهد. خانه مفاهیم گزیده‌ای را گرد می‌آورد که مقصود و یکنگشتایی از گفته «من جهان خویشتنم» را برآورده می‌سازد. با مساعدت گرفتن از خانه، دوستان جهان شده و جای پای را که برای فعالیت در آن نیاز داریم برای خود فراهم می‌آوریم. خانه با مطرح شدن به‌عنوان پیکره‌ای معمارانه در محیط، هویت ما را محرز کرده و امنیت را بر ما ارزانی می‌دارد. و سرانجام هنگام پای نهادن به خانه به آسایش دست می‌یابیم» (نوربرگ شولتز ۱۳۹۲، ۱۴۴).

تجربه‌ای متناسب میان درون‌نگری و برون‌نگری وجود تعلق عمیق به جهان را ممکن کرده و به این ترتیب بر غنای لحظات اثر می‌گذارد و با «برانگیختن خیال» کسی که در خانه است، انتظار یا پیش‌بینی تازه‌ای از وضعیت آینده جهان به او می‌دهد که باعث ایجاد پیوندی میان او و خانه می‌شود. این‌گونه است که فرد در جهان خانه می‌کند. آدمی بسته به استعداد و پرورشش تا لایه‌هایی عمیق از درون خود را می‌نگرد و خیالاتی در سر می‌پرورد و آن را متناسب با جهان در اختیارش می‌یابد. جریان عاطفی‌ای در خود حس می‌کند و به این ترتیب در لحظه‌ای خانه را دوست و محبوب خود می‌یابد. او در خانه گاه فرصت آن را می‌یابد تا دوباره آرامش کودکی‌اش را بازیابد. دوباره در آغوش آن چون آغوش مادرش پنهان شود یا سرخوشانه به این سو و آن سو بدود. فرد برای این کار تجربه‌هایی از عمیق‌ترین لایه‌های خاطره خود را می‌یابد و هم‌زمان با خیال خلاقش، آنچه از جهان در اختیار اوست را آزادانه معنایی می‌دهد که پاسخی باشد به خواست او از کلیت خودی که یافته است؛ اکنون و اینجا. «از طریق رؤیا سکونت‌گاه‌های مختلف زندگی ما بر هم اثر می‌گذارند و از گنجینه روزهای گذشته نگاه‌داری می‌کنند. با رفتن به خانه جدید، وقتی خاطرات مکان‌های دیگر که در آن ساکن بوده‌ایم به سراغ ما می‌آیند، به سرزمین کودکی و سرزمین سرشار از سکون پای می‌نهمیم. سرزمینی که ساکنان آن فراموش شده‌اند. با دل‌بستگی‌ها زندگی می‌کنیم و خود را با زنده کردن خاطرات پناه جستن آرامش می‌بخشیم» (باشلار ۱۳۹۱، ۴۶).

وجود آدمی در هر لحظه به گذشته و آینده‌ای دور و نزدیک متصل است. میزان حضور او در هر لحظه سه کانون گذشته و آینده و حال دارد و ممکن است فرد به نسبت‌ها و شدت‌های مختلف بسته به رویدادی که تجربه می‌کند آن‌ها را حاضر بیابد، گویی در هر لحظه و مکانی هم‌زمان در فضای بیکران خاطرات و خیالات شناور است. «فضا در اینجا همه‌چیز است زیرا زمان از سرعت بخشیدن به خاطره بازمی‌ایستد» (همان، ۴۹).

مطلوبیت تجربه زیسته در خانه ذوق آدمی را پرورده می‌کند. او همیشه در طول زندگی‌اش باز با خاطره و خیال در جست‌وجوی کیفیات مطلوب خانه‌های پیشین خود می‌گردد. «ما خانه‌هایمان را با خود می‌آوریم» (همان، ۴۵) خانه‌های بعدی را با قبلی‌ها و امکان‌های آن‌ها مقایسه می‌کنیم و مدام تجربه‌هایی از خانه‌های کودکی به خیالمان می‌آید. هر چه خانه‌هایی که فرد در آن‌ها زندگی کرده و در خیال پرورنده تجربه غنی‌تری از «در خانه بودن» برایش ساخته باشند، او هم خانه بهتری را طلب می‌کند. او با خیال خلاق خود هر بار و در هر تجربه تازه بر معانی تجربه‌شده پیشین می‌افزاید. چیزها با نقششان در زندگی برای او معنا می‌یابند و فرد بسته به چگونگی این نقش پیوندی با آن‌ها

برقرار می‌کند. پیوندی که با ایجاد یک هسته متراکم، بعدها و در تجربه‌ای دیگر، نیروی درونی برانگیزاننده خیال را در او زنده می‌کند. قوه خیال آدمی، بازیگر بسیار مهم ایجاد مطلوبیت در تجربه زیسته است.^{۲۷}

بنا بر آنچه گفته شد، تجربه زیسته خانه تجربه‌ای چندلایه، چندبعدی، ممتد به زمان و در تعامل با درون آدمی است. تجربه زیسته خانه مانند تجربه زیسته عشق صرفاً مبتنی بر یک دیدار یا وضعیتی در زمان حال نیست، بلکه وقایعی با نوع و زمان و مکان متفاوت را شامل می‌شود، رویدادهایی را به وجود می‌آورد و وحدت معنای آن‌ها در مقام «تجربه» آن‌ها را از جریان زندگی بالاتر می‌برد و آن‌ها را در واحدی دارای معنا یگانه می‌کند. کسی که از تجربه زیسته‌اش در خانه سخن می‌گوید با اینکه از حال سخن می‌گوید، گویا از خاطراتش می‌گوید؛ چون این «حال» او از تجربه‌های کوچک و بزرگ بسیاری در طی یک عمر زندگی در خانه ساخته شده که باید آن‌ها را در یک کلیت به یاد آورد و توصیف کند. چنان که پیش از این گفته شد: گذشته و آینده هم‌زمان در تجربه حال انسان حضور دارند. و توصیف تجربه زیسته خانه با دو قابلیت تخیل کردن و به خاطر آوردن ممکن می‌شود.

۲. روش روایی برای فهم و بازنمایی مطلوبیت تجربه زیسته در خانه

در ابتدای این نوشتار به نقل از سیمون آمد که پدیدارشناسی «توصیفی» دقیق از زندگی آدمی است همان گونه که او زیسته و در تجربه‌های اول شخص او بازتاب یافته است. همچنین بیان شد که خود تجربه زیسته امری است که بی‌واسطه زندگی و تجربه می‌شود؛ و فقط هنگامی می‌توان به آن اندیشید که به «یاد» آورده شود و در کلیتی به نام «تجربه» فهمیده و به دقت «توصیف» و بیان شود. در حوزه پدیدارشناسی توصیف^{۲۸} اصطلاح مهمی است که در برابر تبیین^{۲۹} قرار دارد.^{۳۰} از این رو معمولاً در مباحث آن از «توصیف» تجربه زیسته سخن گفته می‌شود. همچنین گفته شد که در فهم و انتقال کلیت یک تجربه زیسته، مؤلفه دیگری نیز حضور دارد که آن پیوستگی و زمانمندی آن است. در واقع زمانمندی تجربه زیسته سبب می‌شود که علاوه بر توصیف معنایی یا ادراکی یک تجربه، سوبه‌ای زمانی نیز در این توصیف حضور داشته باشد. این مؤلفه سبب می‌شود توصیف تجربه زیسته بیشتر به «توصیف روایی» یا «روایت» این تجربه نزدیک شود. شایان ذکر است که استفاده از شیوه روایی و داستان‌گویی^{۳۱} در حوزه‌های دیگر، به خصوص حوزه‌های مرتبط با فهم تجربه‌های زندگی انسان‌ها مانند آموزش، سلامت و پرستاری مسبوق به سابقه است؛ اما در اینجا، با تمرکز بر رابطه تجربه زیسته و مکان، و استدلال در این باب، این شیوه در حوزه معماری بررسی شده، و متناسب با آن درباره‌اش بحث می‌شود.

توصیف روایی این خاصیت را در خود دارد که مخاطب را به بازتجربه رویداد زمانمند نزدیک می‌کند. از سوی دیگر، مطلوبیت تجربه زیسته در خانه با فهم حالات درونی آدمی در رویدادی از زندگی و نسبت آن با ویژگی‌های مکان قابل آشکار شدن است. برای نزدیکی بیشتر به فهم و بازنمایی این معنای انسانی باید از هر انتزاع و تعمیم مفاهیم خارج از پیوستگی معنادار روایت پرهیز کرد؛ زیرا به این ترتیب یکپارچگی و پیوستگی تجربه آدمی از مکان که هدف اصلی تحقیق پدیدارشناسانه است از دست خواهد رفت. برای فهم تجربه زیسته، امکان‌ها و ویژگی‌های مکان و حالات درونی آدمی در ماجرای از زندگی حاضرند، نیروی برانگیزاننده خیال، در بن روایتی از زندگی نهفته است. باید تمامی عناصر معنادار رویداد به تجربه درآید تا نیروی عاطفی درون آن هم فهم شود. برای انتقال این تجربه درونی بیرونی به دیگری نیز، باید مخاطب یا شنونده در کیفیت یکپارچه و جزئی تجربه زیسته به تمامی شریک شود و با قوه خیال خود نقشی فعال داشته باشد. این اتفاق هنگامی رخ می‌دهد که شنونده نیز خود را در متن رویدادی از زندگی قرار دهد، با گوینده هم‌ذات‌پنداری کند و هم‌زمان شروع به خیال‌پردازی درباره آن اتفاق کند تا اگر او هم آن تجربه را مطلوب یافت از خیال لذت ببرد و به این واسطه به فهم تجربه نزدیک‌تر شود. این خیال‌پردازی او را در متن روایت قرار دهد و تناسب حال درونی ساکن خانه و کالبد محسوس خانه در آن رویداد یا مطلوبیت تجربه زیسته را با امکان‌های بیشتری از وجود خود فهم کند و به این ترتیب تجربه‌اش به تجربه ملموس نزدیک‌تر شود. مارتا نوسام چنین فهمی را به این ترتیب شرح می‌دهد: «پاره‌ای حقایق درباره عشق را فقط می‌توان از طریق تجربه شوری خاص در زندگی

شخصی خود آموخت. اگر از کسی بخواهند آن حقایق را تعلیم دهد، تنها کاری که می‌تواند بکند این است که آن تجربه را برای مخاطبش بازآفرینی کند: برای او داستانی را تعریف کند و به مدد روایتی زنده، از تخیل و احساسات او بهره جوید. [در این روش] ما می‌خواهیم مخاطب را در آن تجربه شریک کنیم. می‌خواهیم او آن تجربه را در درون خود احساس کند» (نوسبام و دیگران ۱۳۹۰، ۶۰).

وجود تناسب میان خصایص تجربه زیسته و قابلیت‌های شیوه روایی باعث می‌شود که بتوان از طریق گفت‌وگو با ساکنان خانه و شنیدن رویدادهای مختلف تجربه زندگی ایشان، به فهم تجربه زیسته نزدیک‌تر شد. مطلوبیت تجربه زیسته در خانه از تناسبی میان درون انسان سکونت‌کننده در خانه و کالبد خانه پدیدار می‌شود؛ و روایت در بستر زمانی خود این تناسب را بهتر آشکار می‌کند. انتقال و بازنمایی مجدد این تجربه پیچیده و درهم‌تنیده نیز از طریق توصیف روایی مناسب‌تر و ممکن‌تر خواهد بود؛ و در هر دو حالت توصیف روایی از کلیت تجربه زیسته در برابر تقلیل و انتزاع محافظت خواهد کرد. بنابراین در این پژوهش، از قابلیت‌های روایت در دو وضعیت یا دو مقام مختلف بهره گرفته شده است: نخست در مقام فهم عمیق تجربه زیسته ساکنان خانه‌ها، و دیگر در مقام بازنمایی و انتقال تجربه زیسته مطلوب خانه به مخاطبان دیگر.

۱.۲. روایت در مقام «فهم» تجربه زیسته ساکنان خانه‌ها

در تحقیق برای فهم مطلوبیت تجربه زیسته در خانه، لازم است شرایطی فراهم شود تا ساکنان خانه‌ها تجربه‌های مطلوب خود از زندگی در خانه را با جزئیات توصیف و روایت کنند. این شرایط معمولاً در خلال مصاحبه‌های طولانی و گفت‌وگوهای عمیق فراهم می‌شود. می‌دانیم که در روش‌های تحقیق کیفی، از جمله فنونی که برای نزدیکی به تجربه زندگی و فهم اثر متقابل زندگی و مکان پیشنهاد می‌شود، فنون تعاملی چون گفت‌وگو و مصاحبه طولانی و عمیق با ساکنان خانه‌هاست؛ کسانی که در طول زمان در جاهای مختلف خانه زندگی کرده‌اند و مجموعه‌ای از خاطرات مختلف از تجربه‌های زیستن در آن را در یاد دارند (گروت و وانگ ۱۳۹۲، ۱۹۲).

توجه به نکاتی درباره شیوه و شرایط گفت‌وگوها برای این پژوهش ضروری است: در این مصاحبه‌ها پژوهشگر باید توجه کند که طرف گفت‌وگوی او در قالب‌های انتزاعی گرفتار نشود، و روایت رویدادها و تجربه‌های زندگی خود در (با) خانه را بیان کند؛ و از پیوندهای میان رویدادها و تجربه‌های مختلف زندگی خود در خانه نیز سخن بگوید. در این میان پژوهشگر نیز باید تلاش کند تا رویدادها و تجربه‌های مطلوبی را که در آن‌ها خانه نقش بسزایی دارد در خلال گفت‌وگوها و در انس و همراهی طولانی مدت با ساکنان خانه دریابد؛ تا مجموعه‌ای از رویدادهایی را ثبت کند که در آن‌ها تناسب مکان با حال درونی فرد به یک تجربه از حضور در خانه معنایی تازه و لذت‌بخش بخشیده است و تجربه زندگی در خانه‌ای خوب را پدیدار کرده است. در تحقیق برای فهم مطلوبیت تجربه زیسته در خانه، محقق می‌کوشد با طرح پرسش‌هایی، مدام مصاحبه‌شونده را در میان خواست‌های درونی و ویژگی‌های مکان بیرونی حرکت دهد تا هروقت که از حال خوبش می‌گوید مکان متناسب با آن را هم شرح دهد و هروقت که از مطلوبیتی در کالبد خانه سخن می‌گوید، رابطه آن با درونیاتش را هم توصیف کند.

علاوه بر این می‌دانیم که در تحقیق‌های کیفی، خود پژوهشگر نیز نقش مهمی در تعامل با افراد، و همچنین در تفسیر و فهم داده‌ها بر عهده دارد (Seamon and Gill 2016, 116). برای فهم عمیق‌تر روایت ساکنان از تجربه‌هایشان، پژوهشگر باید سعی کند تا با نزدیکی به سیاق فرهنگی و فردی مصاحبه‌شونده، به معنای ایجادشده برای او از طریق زندگی در یک جا و رخدادهای اتفاق افتاده در آن مکان نزدیک‌تر شود و کیفیت حضور مکان در خاطره او را ثبت کند (گروت و وانگ ۱۳۹۲، ۱۷۶ و ۱۷۷). به این منظور لازم است پژوهشگر شناختی از زمینه فرهنگی و اجتماعی که زندگی در آن رخ داده داشته باشد تا هرچه بیشتر به معنای هر تجربه از زندگی ساکنان خانه در سیاق شخصی و اجتماعی آن‌ها نزدیک‌تر شود، مصاحبه‌ها را عمق بخشد و تفسیرهایی نزدیک‌تر با واقعیت ارائه کند (Sea- mon 2000, 164).

از طرف دیگر، شناخت معمارانه کالبد خانه و فهم طراحانه امکان‌هایی که مکان‌ها در حالات مختلف در اختیار قرار

می‌دهد می‌تواند برای یافتن نسبت میان تجربه مطلوب و کالبد کارا باشد. پس در کنار مصاحبه‌ها و ثبت رویدادهای مختلف خانه، لازم است ویژگی‌های مکانی این اتفاقات نیز بررسی شود تا نسبت میان حالات درونی ساکن و امکان‌های مکان در یک رویداد مطلوب آشکار شود. به این منظور، حضور در خانه‌ها و برداشت نقشه آن‌ها، همین‌طور بررسی دیده‌ها و منظرهای مختلف خانه و ثبت تصاویر آن‌ها می‌تواند به پژوهشگر در نزدیک شدن به تجربه یکپارچه ساکنان از زندگی در خانه کمک کند و خودش هم با تخیل معمارانه رویدادهای دیگری را که در آن مکان ممکن است روی دهد، بازآفرینی کند و از ساکن درباره آن‌ها بپرسد. محقق معمار به این ترتیب نقشی فعال در هدایت مصاحبه‌ها و تحقیق خواهد داشت. بهتر است این اتفاق با حضور ساکنان قدیمی خانه همراه شود تا هم‌زمان هم مصاحبه‌ها پیش رود و به کمک محقق خاطرات بیشتری زنده شود و هم ویژگی‌های مکان و حضور معنادار آن در هر رویداد بررسی شود.

به این ترتیب مجموعه‌ای از روایت‌های تجربه زیسته مطلوب در خانه ثبت می‌شود. روایت‌هایی از زبان ساکنان خانه، که نه فقط بیانگر رضایت شخصی آن‌ها از خانه، که نمایانگر تناسبی انسانی و بین‌الذنهانی میان امکان‌های کالبد خانه با تجربه‌های مختلف زندگی آدمیان در روزها و ماجراهای مختلف آنان در خانه است؛ روایت‌هایی که نمایانگر تجربه خانه کردن آدمی در جهان است. این مجموعه در کنار تصاویر و نقشه‌های خانه‌ها خود می‌تواند به‌عنوان یکی از نتایج این تحقیق عرضه شود. وجود چنین روایت‌های بی‌واسطه‌ای قطعاً برای فهم تجربه زیسته خانه مهم و مؤثر خواهد بود. اما روایت ساکنان خانه‌ها از تجربه‌هایشان که از کنار هم قرار گرفتن نقل قول مستقیم آن‌ها پدید آمده با وجود تماماً مستند بودنش، همچنان در برانگیختن خیال مخاطب کاستی‌هایی دارد. برای انتقال مطلوبیت تجربه زیسته در خانه می‌توان در نتیجه‌ای دیگر برای تحقیق، یک مرحله دیگر در جست‌وجوی زنده‌تر کردن خیال خواننده پیش رفت و آن را به تجربه ملموس نزدیک‌تر کرد.

۲.۲. روایت در مقام «بازنمایی و انتقال» تجربه زیسته مطلوب خانه

روایت خانه با بیان ساکنان، مجموعه‌ای از توصیف‌های روایی مجزاست که با وجود اشتراک معنایی، یک روایت واحد را پدید نمی‌آورد. محقق معمار، که خود در تماس بلند مدت با تجربه زیسته فرد ساکن خانه از طریق مصاحبه و تعامل با او، و حضور در مکان‌های خانه به دنبال کشف و ثبت وجوه مختلف مطلوبیت تجربه زیسته ساکنان بوده است، تلاشی مضاعف نیز در یکپارچه کردن و پیوند دادن این وجوه مختلف برای رسیدن به روایتی از آن خود داشته است، پس خود واجد تجربه زیسته دیگری شده است که می‌تواند در نتیجه‌ای دیگر برای تحقیق، روایتی منسجم و ارزشمند را برای هریک از آن‌ها بازنویسی کند. تجربه زیسته محقق معمار، در واقع باز تجربه تجربه‌های زندگی ساکنان بسیار در تخیلی واحد است.

برای محقق، روایت‌های ساکنان صرفاً داده‌های تحقیق نیست که او در میان آن‌ها به دنبال استخراج موارد اساسی و کلی باشد، بلکه او در تلاش است که پیش از هر چیز بتواند با تخیلی برانگیخته، خود را در متن روایت تجربه‌شده برای ساکن خانه بیابد. اساساً ارائه مواردی عمومی، کلی و انتزاعی با عنوان «عوامل ایجاد مطلوبیت» مغایر با روش روایی این تحقیق است. در فهم و ثبت وجوه مطلوبیت خانه، محقق به دنبال یافتن تمام اجزای سازنده روایتی مطلوب از تجربه زندگی در یک خانه است تا او هم باز از طریق روایت این تجربه آن را منتقل کند و مخاطبان تحقیق را به فهم خانه خوب نزدیک کند. نگارندگان برای اختصار و برای تمیز دادن این روایت از روایت ساکنان، توصیف روایی محقق از تجربه زیسته مرتبط با خانه را «روایت خانه» نامیده‌اند.

روایت خانه روشی برای نزدیکی به فهم و بازنمایی تجربه زیسته مطلوب در خانه با تمرکز بیشتر روایت بر نقش مکان و امکان‌های آن است، مطلوبیتی که معنای آن در آرای متفکران پدیدارشناسی معماری جست‌وجو شد. هدف این روایت بازنمایی تناسب امکان‌های مکانی کالبد خانه با رویدادی از زندگی آدمی است. تناسبی که باعث ایجاد نیرویی متمرکز به گوشه‌ای از جهان می‌شود و تجربه مطلوبی از «در خانه بودن» را پدیدار می‌کند. این گونه از روایت به دنبال بیان تعلقی مکانی است، گونه‌ای از داستان که اگر به بیان شعری درآید می‌توان آن را تغزل فضا^{۳۳} نامید؛ نامی

که گاستون باشلار بر کتاب پدیدارشناسانه خود درباره تجربه زیسته خانه کردن گذاشت. او این نیروی پیونددهنده معنا به مکان تجربه‌های زیسته را در شعر و قابلیت‌های آن جست‌وجو کرد و روایت خانه به دنبال بازنمایی این تجربه مکانی در جریانی داستانی است. داستانی که به دنبال ایجاد لذت در خواننده با بازآفرینی تجربه زیسته‌ای مطلوب در خانه است تا به این ترتیب تخیل او را در تجربه خانه‌ای خوب پرورش دهد و خواست‌هایش را گسترش دهد و این نیروی متمرکز خانه کردن در متن روایت باشد که آن را در یک کل معنا می‌دهد و انسجام می‌بخشد. خانه مجموعه‌ای از نیروهای روانی گسترده را در گوشه‌ای از جهان گرد هم می‌آورد و پناه می‌دهد و روایت خانه به دنبال نشان دادن این نیروی تمرکزبخش در سیری داستانی با تمرکز بر نقش مکان در آن است.

۱.۲.۲. امکان‌های روایت خانه برای فهم و بازنمایی تجربه زیسته مطلوب در خانه

روایت با ایجاد بستری زمانی و مخیل و متناسب با ویژگی‌های تجربه زیسته در خانه، روشی مناسب برای بازنمایی و انتقال کیفیت معنادار این تجربه به دیگری است (Perez Gomez 1999, 9) برخی از ویژگی‌های توصیف روایی عبارت‌اند از:

الف. روایت و وابستگی آن به راوی (نقطه‌دید اول شخص)

روایت همواره سخنی است که به جایگاه راوی وابسته است. از این ویژگی معمولاً در ذکر اهمیت نقطه‌دید در روایت یاد می‌کنند. این ویژگی روایت، امکان مهمی برای توصیف تجربه زیسته اول شخص می‌دهد. ضمن اینکه همواره ملموس است و از دام انتزاعی شدن و کلی‌گویی می‌گریزد.

ب. روایت و بیان هم‌زمان حالات درونی آدمی و تجربه مکان

روایت امکان حضور هم‌زمان حالات و امیال و انگیزه‌های درونی فرد تجربه‌کننده خانه و ویژگی‌های بیرونی مکان را ممکن می‌سازد و به این ترتیب نزدیکی به کلیت تجربه زیسته خانه را محقق می‌شود. بیان روایی این امکان را به پژوهشگر می‌دهد که به سرعت و در فاصله چند کلمه از درونی‌ترین حالات و معانی فرد ساکن خانه به ویژگی‌های بیرونی مکان منتقل شود و به این ترتیب تعامل و پیوستگی مدام این دو با یکدیگر را آشکارتر کند.

ج. روایت و امتداد زمان بیرونی در تجربه زیسته

روش روایی امکان بیان گذر زمان در تجربه زیسته خانه را ممکن می‌کند. گفته شد که هر تجربه زیسته آغاز و انجامی دارد و در خط پیوسته‌ای از زمان رخ می‌دهد. برای نزدیکی به فهم کیفیت تجربه آدمی، علاوه بر پرداختن به جزئیات حالات درونی او و همین‌طور دیده‌ها و شنیده‌ها و تمام محسوسات بیرونی‌اش، باید با او بر خطی از زمان حرکت کرد. تحول همه این‌ها را در گذر زمان و در مکان‌های مختلف دید تا تناسب میان آن‌ها و کیفیت زندگی در خانه نمایان شود. روایت بستر چنین تجربه‌ای را پدید می‌آورد. هر روایت بخشی محدود از زمان زیسته است، بخشی که مانند هیچ قطعه دیگری از زمان فیزیکی نیست. گاه چند دقیقه را شرح می‌دهد، گاه یک روز را و گاه چند سال. اما به هر ترتیب آغاز و پایانی دارد. این شیوه، بیان تغییر حالات درونی و محسوسات بیرونی آدمی را در خطی از زمان ممکن می‌سازد.^{۳۴}

د. روایت و گسترش خیال‌انگیز تجربه در زمان درونی

روایت با قابلیت خیال‌انگیزی می‌تواند به گذشته و آینده دور فرد تجربه‌کننده خانه متصل شود، از خاطرات دور گذشته او بگوید و تخیلی را که با تجربه حضور در خانه پدید آمده، بازنمایی کند. چنین امکانی به خواننده نیز این فرصت را می‌دهد تا خود را به تجربه زیسته فرد سکونت‌کننده در خانه نزدیک‌تر یابد و با برانگیخته شدن خیالش هم‌ذات‌پنداری بیشتری با وی داشته باشد.

ه. روایت و بازنمایی مطلوبیت تجربه زیسته در خانه

مطلوبیت تجربه زیسته را فرد با تمام امکانات وجودی‌اش تجربه می‌کند. دیدن‌ها، شنیدن‌ها، بوییدن‌ها، لمس کردن‌ها در حضور تمام خاطرات و خیالات و در متن رویدادی از زندگی به وسیله روایتی از تجربه زیسته در خانه قابل بازنمایی‌اند. روایت امکان تخیل تمامی ادراک‌های تجربه‌ای مکانی را ممکن می‌سازد و می‌تواند به همه آن‌ها آرایشی

هماهنگ دهد و به این ترتیب تجربه خواننده را به تجربه ملموس ساکن خانه نزدیک تر کند. هماهنگی و تناسبی که در ماجرای از زندگی حسی از مطلوبیت را پدید می آورد در حضور تمامی این جزئیات قابل بازنمایی و انتقال به دیگری است؛ و با تکه تکه کردن آن این انتقال ممکن نمی شود. معنای هنرمندانه روایت که در کلیت آن تجربه می شود، هر جزئی را در جای خود و در نسبت با دیگر عناصر روایت نگه می دارد.

تجربه رویدادهای غنی و مطلوبیت زیسته در خانه بر خطی از زمان تجربه می شود. آدمی در زندگی خود، حالات ویژه درونی اش را با مکانی خاص متناسب می بیند و آن دم را کشفی درونی می یابد که او را از تجربه ملال و اضطراب دور می کند و با خیال انگیزی و امید، لبریز از شوق و تمنایش می کند؛ جهان بیرون با او همساز می شود. برای فهم این کیفیت باید بتوان حالات درونی او را با شرحی از احوال آن دمش فهمید، اثر کالبد خانه را بیان کرد و با او بر خطی از زمان سیر کرد. روایت نقش مهم و مؤثری برای بیان همه این ها فراهم می آورد تا به این ترتیب از انتقال هسته متراکم و عاطفی موجود در مطلوبیت یک تجربه زیسته در خانه صیانت کند.

۳. گزارشی از یک پژوهش نمونه: روایت خانه‌هایی از معماری برهه گذار تهران

روش ارائه شده در این نوشتار در تحقیقی توسط نگارندگان بر مطلوبیت تجربه زیسته در تعدادی از خانه‌های تهران استفاده شد. در ادامه، گزارش مختصری از آن تحقیق و نحوه استفاده از روایت خانه در آن می آید. توجه به این نکته ضروری است که این گزارش مربوط به تحقیقی با پرسش‌های دیگری غیر از پرسش‌های تحقیق این نوشتار است که فقط در آن از روش روایی بهره گرفته شده است. ذکر این نمونه فقط برای روشن تر شدن روش روایی در فهم و بیان تجربه زیسته در خانه است. برای دریافتن نتایج خاص این نمونه لازم است تمامی روایت‌های نوشته شده به عنوان محصول خوانده شود و در نسبت با مفاهیم استخراج شده از مصاحبه‌ها سنجیده شود. به این منظور در این تحقیق، در کنار هر یک از روایت‌ها شرحی از مفاهیم استفاده شده در آن، ساکنان روایت کننده و نقطه کانونی مرتبط با مکان در متنی جداگانه به عنوان جستار روایی آمده است. در این مقاله و به عنوان یک نمونه به سراغ این پژوهش می رویم تا نسبت میان روایت و بیان کیفیت تجربه زیسته روشن تر شود. البته برای آنکه مسیر دستیابی به روایت مؤلف (نتیجه ثانوی تحقیق) مراحل دقیق تری پیدا کند و رابطه آن با مصاحبه‌ها روشن تر شود به مفاهیم مستخرج از مصاحبه‌ها که غالباً به واسطه تکرار انتخاب شده‌اند، به صورت مجزا و به عنوان محورهایی برای روایت نویسی اشاره می شود. باید توجه داشت که در چنین روش‌هایی خطر تقلیل تجربه‌های انسانی به یک یا چند واژه وجود دارد، بنابراین ضمن بهره‌گیری از فواید کدگذاری، محقق باید هوشیار باشد تا کلیت روایی تجربه‌ها را از دست ندهد. در این پژوهش نمونه، هدف ما فهم و بازنمایی مطلوبیت تجربه زیسته در تعدادی از خانه‌های ساخته شده در دهه‌های ۱۳۲۰، ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ شمسی در تهران بوده است. بازه زمانی انتخاب نمونه‌ها دوره‌ای است که شیوه زندگی شهری در تهران در حال تغییرات گسترده از شکل سنتی خود به الگوهای زندگی جدید است. اما معیار اساسی انتخاب در این تحقیق بازه زمانی نبود. در این پژوهش، خانه‌هایی انتخاب شد که ساکنان قدیمی‌شان در قید حیات بودند، امکان مصاحبه با آن‌ها وجود داشت و از طرف دیگر حضور در خانه و بررسی ویژگی‌های مکانی کالبد آن‌ها و تطبیقشان با مصاحبه‌ها ممکن بود. خانه‌هایی ساده که در خلق خاطرات خوب زندگی برای ساکنانشان موفق بودند و ساکنان آن‌ها از این خانه‌ها به عنوان خانه خوب یاد می کردند. معیار انتخاب همین خوب بودن نزد ساکنانشان بود و هدف تحقیق روشن کردن و توصیف و تفسیر کیفیت این خوبی نزد آن‌ها و نسبت آن با کالبد بناها بود.

در ضمن حضور در این خانه‌ها و عکاسی و برداشت نقشه‌ها، گفت‌وگوهای طولانی و مصاحبه‌های عمیق با ساکنان انجام شد. در مجموع با شانزده نفر مصاحبه شد.^{۳۵} با برخی دو جلسه و با برخی دیگر سه و چهار جلسه که هر بار گفت‌وگو حدود یک ساعت به طول انجامید. در این مصاحبه‌ها تجربه‌های زندگی خود در خانه را تعریف کردند. از افراد خواسته شد تا به بیان زندگی خود در خانه بپردازند و فرصت سخن گفتن از هر اتفاق کوچک و بزرگی در اختیارشان قرار گرفت. موضوع گفت‌وگو «زندگی در خانه» مطرح می شد و از آن‌ها سوالاتی درباره جاهای مختلف

خانه و کارهایی که در آنها انجام می‌دادند و خاطراتی که داشتند پرسیده می‌شد اما به دلیل اهمیت اعتماد و تعامل پیوسته در این شیوه از مصاحبه از پرسش‌های کوتاه و آماده پرهیز شد تا گفت‌وگو، زندگی و پویایی خود را از دست ندهد. سؤال‌ها دربارهٔ جاهای ریز و درشت خانه بود و اینکه چه خاطراتی از آنجا یادشان می‌آید. محققان به‌دقت به تمام خاطرات گوش می‌دادند و ساکنان امکان تعریف کردن تمام جزئیات را داشتند. مصاحبه‌ها در جست‌وجوی یافتن نحوهٔ حضور ویژگی‌های مکانی خانه و اثر آن بر رویدادهای متنوع زندگی ساکنان هدایت شد. هدف گفت‌وگوها یافتن مواردی بود که این تناسب کیفیت مکانی ویژه‌ای را نمایان می‌کرد. مواردی که امکان‌های مکان در ماجرابی و روزی خاص با احوال درونی و خواست‌های فرد تناسبی ویژه برقرار کرده است و به‌عنوان کیفیتی معمارانه قابل بازنمایی برای دیگران است. چهار نفر از مصاحبه‌شونده‌ها هم معمارانی بودند که در این خانه‌ها زندگی کرده بودند و امکان بازدید از خانه‌هایشان بود. این افراد با همکاری بیشتر قدم‌های بزرگی در پیشبرد تحقیق برداشتند و دو روایت هم مستقیماً توسط دو نفر از ایشان نوشته شد.^{۳۶} به این ترتیب، مجموعهٔ مفصلی از روایت‌ها دربارهٔ تناسب رویدادهای زندگی و خانه از ساکنان مختلفی گرد آمد که هر یک با تمرکز بر مفاهیمی متمایز، مطلوبیت تجربهٔ زیسته در این خانه‌ها را وضوح بیشتری می‌داد. برای گرد آوردن این مجموعه از مکان‌ها و رویدادهای پیوسته با آنها، مصاحبه‌هایی انجام شد. مصاحبه‌ها مجدد شنیده شد و بخش‌هایی از آن مکتوب شد و مفاهیم پرتکراری استخراج شده و در مصاحبه‌های بعدی محور گفت‌وگو قرار گرفت. این مفاهیم پرتکرار در نوشته شدن بیشتر روایت‌های محقق (نتیجهٔ ثانوی تحقیق) هم مؤثر بود و نام هر روایت با اشاره به آنها انتخاب شد. مفاهیمی چون بیرون و درون، بالا و خیال آزادی، زیرزمین و ترس، فضاهای اشتراکی و دیگری، گیاه و گذر زمان، بام و پرواز، ایوان و تماشا، آتش و تمرکز، کنج و تنهایی، خانه و آشیانه که در نوشته شدن روایت‌های مجزایی کانون داستان قرار گرفت و سعی شد این ویژگی‌های مکانی در نقش یکی از قهرمانان داستان باشند و عناصر داستانی با انتقال مفهوم مورد نظر در تناسب باشد. دو روایت هم با مقاصد دیگر و برای انسجام روایی همهٔ روایت‌ها به اهداف متفاوتی نوشته شد. یکی با عنوان بی‌خانگی به دنبال فهم تجربهٔ خانه کردن از طریق روایت ضد آن بود و دیگری با عنوان خانهٔ بازگشت در پایان با تمرکز بر منحصر به فرد بودن این خاطرات برای هر یک از ساکنان به دنبال نمایاندن امکان‌های بیشتری از روایت برای بیان کیفیات شخصی خانه نوشته شد.

عرضهٔ بی‌واسطهٔ روایت‌های ساکنان خانه‌ها، که مجموعهٔ مصاحبه‌های ایشان به‌همراه تحلیل آن و تصاویر و نقشه‌های مربوط است، زیر عنوان هر یک از این مفاهیم یکی از محصولات این تحقیق است.^{۳۷} اما چنان‌که گفته شد، هر تجربهٔ زیسته با تمام جزئیات آن، امری یکتاست و می‌تواند منبع مهمی برای فهم باشد. بنابراین روایت مفصل این تجربه‌ها در واقع محصول مهم تحقیق است که برای خواننده امکان همراهی بی‌واسطه، تخیل و تألیف و فهم تجربهٔ مطلوب زندگی در نسبت با مکان را فراهم می‌کند. قسمتی از یکی از مصاحبه‌ها و نحوهٔ تفسیر و استفاده از مفاهیم استخراج شده از آن در روایت محقق به‌عنوان نمونه در ادامه خواهد آمد.

اما همان‌طور که گفته شد در قدم بعد، خود محقق نیز به‌طور فعال، از این امکان استفاده می‌کند. او از طریق بازتجربه و فهم تجربه‌های مطلوب در روایت‌های ساکنان، با بهره گرفتن از تخیل خود سعی می‌کند آنچه را از مطلوبیت خانه دریافته است، دوباره در قالب کلیتی روایی، و نه فقط در قالب یک یا چند مفهوم انتزاعی استخراج‌شده، بیان و عرضه کند.

در روایت خانه، سعی محقق بر این بود که کلیت همراه با جزئیات روایت ساکنان را در روایت‌های منسجم دیگری زنده کند. روایت‌هایی که هر یک شروع و پایانی دارد و درآمیخته با زمان است. در هر روایت به مفاهیمی استخراج‌شده پرداخته شد. مفاهیمی که گاه از یک مصاحبه و گاه از مصاحبه‌های مختلف و به‌واسطهٔ تکرار مفاهیم در مصاحبه‌ها پدید آمده بود. هر یک از روایت‌ها به نحوهٔ حضوری متفاوت و متمایز از امکان‌های مکانی در رویداد زندگی فرد، به احساسی ویژه و خیالی متمایز پرداخت. روایت‌ها از زبان اول شخص بیان شد تا بیان افکار و احساسات درونی راوی نیز به‌سادگی ممکن باشد.



تصویر ۱: نمای بیرونی خانه‌ای در محله ایرانشهر کوچه فریدونشهر

برای نگارش روایت‌های خانه‌ها، ضمناً محقق باید فهم بهتری از سیاق اجتماعی و فرهنگی زندگی در خانه‌های آن دوره پیدا می‌کند. از این رو به موازات بررسی خانه‌ها، به مطالعه داستان‌هایی از نویسندگان این دوره از ادبیات ایران پرداخت که بیانگر شرایط زندگی و شهر در این سال‌ها بود تا این فهم اجمالی از سیاق، علاوه بر غنی‌تر کردن تعامل در مصاحبه‌ها، به نوشتن روایت خانه‌ها نیز کمک کند.

به این ترتیب به منظور بیان نسبت ویژگی‌های مکانی خانه با زندگی ساکنان آن، مجموعه‌ای از روایت‌های خانه به قلم محقق نیز پدید آمد. هریک از این روایت‌ها تناسبی از مکان و زندگی آدمی را - گاه در یک دم و گاه در یک عمر - و احساسات و خیالات متمایز با آن را بیان کردند. همان طور که گفته شد، برای بازتجربه کیفیتی که در هر تجربه زیسته مطلوب خانه قرار گرفته، لازم است خود روایت‌ها خوانده شود تا با پرداختن به جزئیات بیشتر از زندگی، خیالات بیشتری برانگیخته شود و تجربه زنده‌تری به تصور درآید. تجربه‌ای که پیوندی درونی با مکان روی دادنش دارد. به این منظور بهتر است که برای روشن‌تر شدن این روش بیان، یکی از این روایت‌های خانه را که با استفاده از گفته‌های متعدد ساکنان از تجربه «طبقه بالا» نوشته شده، به طور کامل خوانده شود:

۱.۳ نمونه مصاحبه و تحلیل گفت‌وگو با ساکنان از تجربه زیسته‌شان در خانه: بالا و خیال آزادی مصاحبه شونده: آقای جعفر نیوشا، محله پاستور

قرار بود برای بار دوم پیشش بروم و با هم درباره خانه و زندگی‌اش صحبت کنیم. پیرمردی بود خوش‌ذوق و شوخ با لهجه ترکی تبریزی که سال‌ها هندسه درس داده بود و امروز بازنشسته و تنها در خانه‌ای زندگی می‌کرد. خانه‌ای که حوالی سال چهل و پنج، موقعی که برای تدریس در مدارس تهران به اینجا آمده بود سفارش ساختش در خیابان پاستور را به معمار داده بود و تا امروز در آن زندگی می‌کرد. خانه‌ای که در طبقه همکف آن، نشیمن، آشپزخانه و یک اتاق داشت و طبقه بالا سه اتاق دیگر بود: اتاق بچه‌ها و اتاق مامان و بابا. هرچند طبقه بالا روزها دست بچه‌ها بود و پدر

و مادر فقط شب موقع خواب به آنجا می‌رفتند. همسر پیرمرد پارسال فوت کرده بود و بچه‌ها هم همه یا ازدواج کرده بودند و یا ایران نبودند. به خانه که رسیدم با خوشرویی در را برایم باز کرد، کمی صحبت کردیم و با هم چای نوشیدیم. وسط صحبت یاد یکی از کتاب‌هایش افتاد و خواست مسئله‌ای المپیدی را در آن نشانم دهد که مریم میرزاخانی حلش کرده بود. بلند شد و سمت پله‌ها رفت تا بالا برود و کتاب را بیاورد. پایش را که روی اولین پله گذاشت گفت: «کتاب‌ها و مجله‌هایی که بیشتر می‌خوانم را آنجا در کتابخانه‌ی پاکرد پله‌ها گذاشته‌ام، همین اواخر بود که خانم آن کتابخانه را آنجا گذاشت. به‌خاطر آن هم که شده، حداقل روزی یک بار پله‌ها را بالا می‌روم. پزشک‌ها می‌گویند برای سلامتی مفید است اما من این کار را می‌کنم چون دوست دارم. روی پله‌ها که راه می‌روم حس می‌کنم بچه‌ها آن بالا هستند.» آقای نیوشا این جمله را با خنده‌ای سرخوشانه گفت، دستش را به دست‌انداز پله‌ها گرفت و با قدم‌هایی آرام بالا رفت. ما هم گاهی خاطراتمان را در طبقه‌ی بالا می‌گذاریم. جایی که با تمایز کیفیتش، مکانی ویژه به آن‌ها می‌دهد. تمامی رویدادهای زندگی در جایی اتفاق می‌افتد و رودخانه‌ی معانی گاه برای غنی‌تر شدن، احتیاج به جایی ویژه خود دارد؛ جایی که آنقدر فرق کند که مختص معنایی شخصی برایمان شود. جایی که با تمایز تک‌تک جزئیات حسی و عاطفی خود جایگاه مجموعه‌ای مشخص‌تر از خاطرات شود. به این ترتیب، تمایز جاها باعث تفکیک خاطرات و تغییر در وضوح آن‌ها خواهد شد. امری که در مصاحبه‌های دیگری هم درباره‌ی طبقه‌ی بالا ذکر شده بود؛ هر چند تمایز به‌تنهایی علت چنین کیفیتی نیست. اگر اتاق بچه‌ها در زیرزمین بود آیا باز ساکن خانه عین همین حس رهایی و خوش‌خیالی را هنگام پایین رفتن از پله‌ها تجربه می‌کرد؟

نمونه‌ی دیگر از این تجربه‌ی مکانی در مصاحبه با کودکی که دوست داشت اتاقی در طبقه‌ی بالا داشته باشد هم به ترتیبی دیگر اما با معنایی‌ای مشترک خود را نشان داد:

پرسیدم: چرا خانه‌ی دوطبقه را بیشتر دوست داری؟

با چشم‌های کودکانه‌اش نگاهم کرد و گفت: خانه‌ی الانمان را که می‌بینم، مدام با خودم می‌گویم اگر طبقه‌ی بالایی هم داشتیم برای خودمان چه کارهایی که نمی‌کردیم.

گفتم: چه کارهایی؟

گفت: خب دیگر از مامان و بابا دور بودیم. راحت بازی و سروصدا می‌کردیم، همش نگاهمان نمی‌کردند که بفهمند چه کار می‌کنیم.

چشمانش برق می‌زد و نمی‌دانستم چه خیالاتی در آن طبقه‌ی بالا دارد. دوست داشتم بیشتر بگویم و تعریف کند از این خیالی که پیش از او، پیش از آنکه خودش تجربه‌اش کند نمی‌دانم از کجا راهی به طبقه‌ی بالا زده بود. برای اینکه گفتنش را ادامه دهد و همین جا نماند ترغیبش کردم: همین؟ فقط برای اینکه بازی کنی؟ تنها خوبی طبقه‌ی بالا همین است که شما یک جا بازی کنید؟ خب در کوچه یا حیاط هم که همین الان بازی می‌کنید. چه فرقی دارد؟

وسط حرفم پرید و انگار خودم یک چیز مهم را یادش انداخته باشم دستش را بالا آورد و گفت: آهان دقیقاً همین، آن موقع راحت‌تر می‌کردم و می‌فهمیدم که مجتبی و سینا کی به کوچه آمده‌اند و لازم نبود بیایند و در بزنند و همه را خبر کنند که من به کوچه بروم.

گفتم: خب اگر اتاق در طبقه‌ی بالا باشد، شب‌ها تنها نمی‌ترسی؟

کمی سکوت کرد و طوری مبهوت زل زد در چشم‌هایم که انگار هیچ‌وقت به شب شدن طبقه‌ی بالا فکر هم نکرده بود. گفت: اممم... فکر نکنم... نه، چون مامان و بابا پایین هستند فکر نکنم از چیزی بترسم. بالاخره هر کس بخواد بیاید بالا باید از جلوی آن‌ها رد شود.

۲.۳. نمونه‌ی روایت خانه از زبان محقق (نتیجه‌ی ثانوی تحقیق): جایی بالاتر

اواسط خرداد بود. ما آخرین امتحان را هم داده بودیم و دیگر راحت شده بودیم. با پنج شش نفر از بچه‌ها از مدرسه درآمدیم و به‌سمت خانه راه افتادیم. کوچه و خیابان پر از بچه‌هایی بود که سرخوش و دیوانه، کتاب و دفترها را به این طرف و آن طرف پرتاب می‌کردند. کل راه را با بچه‌ها پیاده رفتیم. حرفمان بیشتر از سؤال‌های امتحان بود و گاهی

برنامه‌ریزی برای کارهای تابستان. ساعت نزدیک دوازده بود. کوچه‌ها و مغازه‌ها را با خوش خیالی رد کردیم. خوشحال بودم از اینکه همه نگرانی‌ها تمام شده است و به تابستان هیجان‌انگیز فکر می‌کردم.

در خیالم تمام بازی‌های تابستان‌های گذشته می‌چرخید. فوتبال بازی کردنمان در حیاط و روی تاب نشستن و نوبتی ساعت‌ها تاب خوردن‌ها، دنبال هم دویدن‌هایمان در طبقه بالای خانه و هر روز و هر روز بازی کردن. تصویر همه روزها می‌رفت و می‌آمد و قدم‌هایم تندتر و تندتر می‌شد. هر کدام از بچه‌ها جایی جدا شد و به خانه خودشان رفت. آخرهای مسیر فقط من و حمید مانده بودیم. به شوق رسیدن به خانه، آنقدر تند راه رفتیم که دیگر داشتیم کوچه را می‌دویدیم. حمید دوست صمیمی‌ام بود که خانه‌شان دو تا در بیشتر با خانه ما فاصله نداشت. دم در که رسیدیم قرار گذاشتیم همان روز حمید و پسرخاله‌هایش عصر به خانه ما بیایند تا در حیاط فوتبال بازی کنیم. حمید به خانه‌شان رفت و من هم زنگ خانه خودمان را زدم و منتظر ماندم تا در را برایم باز کنند.

سرم را بالا کردم و به دیوار خانه نگاه کردم. درخت خرما و انار، خود را از دیوار حیاط بالا کشیده بودند و از پشت در تماشا می‌کردند. بالاخره صدای راه رفتنش را از پشت در شنیدم؛ مامان بود که می‌آمد تا در را باز کند. این ساعت روز فقط او خانه بود. صدای قدم‌هایش حیاط را رد کرد و در را باز کرد. با دیدن او هیجان و بی‌قراری‌ام تمام شد. در آستانه در ایستاده بود و پشت‌سرش تاب فلزی حیاط و درختان خانه آجریمان پیدا بود. پنجره اتاق پریسا خواهرم، در طبقه بالا باز بود و پرده‌اش هم کشیده شده بود. سلام کردم. در را بستم و به حیاط رفتم و مثل مبارز خسته‌ای خودم را در بغلش انداختم. خندید و بغلم کرد و گفت: شیری یا روباه؟ گفتم: «ولش کن، خوب بود، خوب است که تمام شد.» و بالاخره تمام شده بود، تمام نگرانی‌ها و تشویش‌ها و تنبیه‌هایی که بچه شیطان‌ی مثل من را بیزار از مدرسه می‌کرد. تو بغل مامان جای امنی پیدا می‌کردم برای اینکه همان باشم که هستم. تغییری ندهم، رعایت قانون و شرطی را نکنم. همان باشم که هستم. در مثل روزهایی که در حیاط می‌دوم و فریاد می‌کشم و لازم نیست برای تشویق دیگران ساعت‌ها یک گوشه بی‌صدا بنشینم. در حیاط خانه ما، هر کس که سرزنده و شادتر بود همه بچه‌ها را دور خودش جمع می‌کرد. جایی بود که قانونش را خودمان می‌ساختیم و از پیش بد و خوبی نداشت و البته همیشه امن بود. می‌دانستیم که مامان مدام از پنجره نگاهمان می‌کند و اگر طوری شود به سرعت خودش را به ما می‌رساند. یاد می‌آید که یک بار تاب برگشت و سر پریسا به زمین خورد و شکست. آن وقت بود که سرعت عمل مامان در رساندن خود به ما را خوب فهمیدم. سر خواهر شکسته بود و خون می‌آمد، مامان نگران بود، اما مدام آرام به پریسا می‌گفت «چیزی نشده دخترم، زود خوب می‌شود. نترس تا پیش دکتر برویم خوب شوی بعد باز بیایی و تاب بازی کنی.» بعد از آن روز بابا تاب را توی زمین محکم کرد و دیگر از جایش تکان نمی‌خورد. البته این کارش باعث شد ما بتوانیم محکم‌تر همدیگر را هل بدهیم و پایمان را حتی تا نزدیک نوک درخت خرما برسانیم. پریسا می‌گفت یک بار پایش را به نوک درخت هم زده اما من هیچ‌وقت ندیده بودم.

با مامان از زیر سایه روشن درخت‌های حیاط رد شدیم، همیشه جاهایی از حیاط را برای بازی و نشستن سایه می‌انداختند و جاهایی هم گرمای خوش آفتاب بود. جلوی در خانه رسیدیم. گوشه دیوار کنار در، خطی از مورچه‌ها دانه‌هایی را با خود می‌بردند. مسیرشان را که دنبال کردم به سوراخی در آجرها می‌رسید. لانه‌شان بود. تکه‌چوبی از زمین برداشتم و در سوراخ آجرها فرو کردم و راهشان را بستم تا عصر موقع فوتبال زیر پایمان نروند. مامان چوب را درآورد و گفت: «چه کار به این‌ها داری بچه؟ بگذار زندگی‌شان را بکنند.»

در خانه را باز کرد و وارد شدیم. خانه ما دوطبقه بود. پله زیرزمین هم از گوشه حیاط پایین می‌رفت و ورودی خانه در سمت دیگر حیاط بود. وارد که شدیم کفش‌هایمان را درآوردیم و سه چهار پله بالا رفتیم تا به طبقه اول رسیدیم. بوی گرم غذا می‌آمد. مامان گفت: «دست‌هایت را بشوی و بیا چیزی بخور.» اما راه پله‌ای که کنارم بود چیز دیگری می‌خواست. اتاق من، پریسا و فضای میانش که جای بازی‌هایمان بود در طبقه بالا بودند. روی پله‌ها فرش انداخته بودیم قرمز و طولانی. هر سال نزدیک عید فرش‌ها را در حیاط پهن می‌کردیم. پاچه شلوارمان را بالا می‌زدیم و با لگد کردن و پارو کشیدن می‌شستیمشان. پارو کشیدن آن فرش از همه بیشتر کیف می‌داد، رویش که سر می‌خوردیم انگار

روی پله‌ها بودیم. در پاگرد پله‌ها کتابخانه‌ای بود و پنجره بلندی که نور آن گلدان‌های شمعدانی آنجا را همیشه سر حال نگه می‌داشت. پله‌ها و فرش و گلدان‌ها و آفتاب لم داده بر پاگرد، دست بر کیف و شانه‌هایم انداخته بودند و مرا به بالا می‌کشیدند. حس می‌کردم پاهایم از زمین جدا شده است. فقط به مامان گفتم وسایلم را در اتاق می‌گذارم و می‌آیم و پله‌ها را تند دویدم تا به قلمروی خودمان برسیم. از زیر دروازه آفتاب لمیده بر پاگرد رد شوم و سلام پیروزمندان‌های از تمام کردن امتحان‌ها به پریسا کنم و با هم به هزار تا بازی و سرخوشی تابستان فکر کنیم و همین کار را کردیم. داد زدیم و به مامان گفتم: زود برمی‌گردم.

هنوز پس از گذر سال‌های زیادی از آن روزها و آن خانه، موقع بالا رفتن از پله‌ها، حس و حال بچگی‌ها پُرم می‌کند. انگار دیگر پله‌ها سفری در زمان‌اند تا مکان. گاهی دلم می‌خواهد فقط پله‌های خانه را بالا بروم و در میانه راه صدایی بشنوم که می‌گوید همه آن ماجراها آن بالا هست. سال‌هاست که پریسا را ندیده‌ام. پس از ازدواج از تهران رفت، اما می‌دانم هر جا که باشد، او هم وقتی پله‌ای را بالا می‌رود، منتظر است که من آنجا باشم. من هم پله‌ها را که بالا می‌روم، خوب می‌دانم که او و هیچ‌یک از آن خاطرات دیگر نیستند. اما همیشه امید لذت‌بخشی در دلم می‌گوید: شاید این بار که به بالای پله‌ها رسیدم، ببینم او هم آن بالاست، پشت میز نشسته و نگاهم می‌کند، در جایی بالاتر، بالاتر از آفتاب روی پاگرد، کمی مانده به نوک درخت خرما.



تصویر ۲: فضای داخلی خانه‌ای در خیابان پاستور

نتیجه

این پژوهش که با انگیزه اولیه جست‌وجو درباره معنای مطلوبیت در خانه آغاز شده بود، متوجه اهمیت تجربه‌های بی‌واسطه زندگی ساکنان خانه‌ها یا «تجربه زیسته در خانه» به‌عنوان منبع مهمی برای این جست‌وجو شد. اما پیش از تحقیق در این موضوع، مسئله بسیار مهمی در برابر پژوهشگران قرار داشت، و آن پیدا کردن روش مناسب برای تحقیق درباره «تجربه زیسته در خانه» به‌عنوان یک کلیت بود؛ که خود تحقیقی مجزا می‌طلبید. بنابراین تحقیقی که این نوشتار حاصل آن است، در واقع آن پژوهش مقدماتی در باب روش است؛ و هدف خود را به یافتن راه و روشی مناسب برای فهم «تجربه زیسته خانه خوب» از دریچه مطالعه زندگی پدیدآمده در یک خانه، و همچنین بازنمایی و بیان آن محدود کرده است. شایان ذکر است که نتایج این نوشتار نیز محدود به پیشنهاد و معرفی این «روش» است؛ و امیدواریم که به با کارگرفتن این روش در تحقیق‌های آتی بتوانیم به جست‌وجوی عمیق‌تر معنای «مطلوبیت» یا «خوب بودن» بپردازیم. تحقیق حاضر از طریق بحث و استدلال صوری، مقدمات خود را فراهم و در نهایت «روش

روایی» را به‌عنوان پاسخ پرسش اصلی تحقیق پیشنهاد کرد.

راهی که این تحقیق آن را جست‌وجو می‌کرد، راهی مناسب برای فهم تجربه زیسته مکان بود، به‌عبارت دیگر، راهی برای فهم کیفیت به‌هم‌آمیخته زندگی و مکان. این تحقیق فهم کیفیت مطلوب تجربه‌شده را به‌خاطر پیوستگی آن با عواطف، خاطرات و خیالات آدمی، در گرو فهم پیوستگی تام و همیشگی زندگی آدمی و مکان یافت و به این خاطر در جمع‌آوری اطلاعات و نحوه بیان آن روش توصیف روایی را متناسب با ویژگی‌های این تجربه یافت. تجربه و معنای مکان‌ها در یک کلیت روایی فهمیده و خلق می‌شود نه در یک جزء یا مجموعه‌ای از اجزا. با تفکیک معماری به کارکرد و زیبایی، به املا و انشا، و یا هر تقسیمی میان محسوسات و معانی، فهم و نزدیکی به معنا و کیفیت حاصل از خیالی برانگیخته در تجربه زیسته مطلوب در خانه ناممکن می‌شود. تمام عناصر مکان در متن یک روایت زندگی در کنار هم فهمیده می‌شوند و معنا می‌یابند و به این ترتیب درون و بیرون آدمیان و مکان زندگی آن‌ها را به هم پیوند می‌زند. خانه انسجامی میان انسان و جهان در متن روایت زندگی او پدید می‌آورد تا این دو با اتصالی عمیق معنایی غنی و زیبا پدید آورند. از این رو روایت و توجه به فهم روایی انسان در مطالعه تجربه‌های زندگی او روشی مناسب و معتبر است. روایت خانه که قابل بیان به دو شکل «روایت ساکنان» و «روایت محقق» از آن است، به‌دنبال پازنمایی تجربه زیسته مطلوب در خانه با توجه به این نکته اساسی است که خانه جایی است برای بودن و نه صرفاً چیزی برای دیدن. خانه خوب، رابطه دوسویه مطلوبی میان وجود انسان و امکان‌های مکان در متن تجربه‌های زیسته اوست.

پی‌نوشت‌ها

۱. این به‌معنای بی‌توجهی به خوب بودن خانه، از حیث حضور آن در شهر یا طبیعت نیست. این معنا در خود معنای «سکونت» مندرج است. چون سکونتی مطلوب است که در همه جوه آن خوب و مطلوب باشد.
۲. ممکن است این سؤال پیش بیاید که برخی از ساکنان به‌علت خصوصیات روانی خاص‌شان ممکن است از خانه‌هایی (برای مثال) تاریک یا بی‌نور خشنود باشند. در این پژوهش، برای حذف چنین استثناهایی، نمونه‌هایی بررسی شده‌اند که «مطلوبیت» آن‌ها علاوه بر ساکن خانه، مورد تأیید محققان (معمار) نیز بوده است. در واقع مانند بسیاری از پژوهش‌های پدیدارشناسانه، این پژوهش بر «بین‌الذهانی» بودن معنای «خوبی» تکیه می‌کند.
۳. استفاده از ترکیب‌های «زندگی در خانه»، و «زندگی با خانه» در کنار هم، به فهم کامل‌تر تجربه زیسته مرتبط با خانه کمک می‌کند.
۴. «تجربه زیسته» اصطلاحی است که پدیدارشناسان برای اشاره به کلیت تجربه فردی و شخصی زندگی به کار می‌برند. در ادامه به تفصیل درباره آن توضیح داده خواهد شد.
۵. می‌دانیم که در تحقیق‌های بسیاری، به نظر ساکنان خانه‌ها نیز رجوع می‌شود، اما در این تحقیق‌ها، غالباً پرسش‌ها بر اساس مؤلفه‌هایی مفروض، طرح و سنجیده می‌شوند.

6. David Seamon

7. Erlebnis (D), lived experience (En)

8. Scientific Experience

9. Wilhelm Dilthey

10. Gaston Bachelard

11. Christian Norberg - Schulz

۱۲. مفهوم فضای وجودی مبتنی بر این امر است که هر عمل انسان جنبه‌ای فضایی دارد. اعمال «در مکان روی می‌دهند» و نیاز به چارچوبی کمابیش دقیق دارند تا روی دهند. این مفهوم دو معنا دارد: اولاً جنبه‌های فضایی صورتی بین‌الذهانی از زندگی را مشخص می‌کند که از نظر عینی وصف‌کردنی است؛ ثانیاً خیال هر انسان از روابط فضایی را مشخص می‌کند که بخشی از وجود او را تشکیل می‌دهد. پس می‌توان از فضاهای وجودی «خصوصی» و «عمومی» سخن گفت. فضای وجودی خصوصی در طی تحول ذهنی از طریق تعامل بین فرد و محیطش تکوین می‌یابد. در نتیجه خیالی شکل می‌گیرد که از روابط سه‌بعدی میان اشیای

معنادار تشکیل شده است. این خیال با فضای ادراکی آنی و بدهی مطابقت ندارد. فضای ادراکی پیوسته در تغییر است، اما فضای وجودی ساختاری نسبتاً پایدار دارد که چون چارچوب مرجعی برای ادراکات زودگذر عمل می‌کند و آن را به دریافت بدل می‌سازد» (نوربرگ شولتز ۱۳۸۹، ۵۳۹).

13. Christopher Alexander

۱۴. لفظی که او برای بیان کیفیت مطلوب از آن استفاده می‌کند.
۱۵. البته گفتنی است که الکساندر از رویدادهای مشابه زندگی در یک مکان با عنوان «الگو»ی رویداد نام می‌برد، که از این وجه با نگاه پدیدارشناسان که تجربه زندگی را بی‌تا و یگانه می‌دانند متفاوت است.
۱۶. هر الگوی رویداد با مکانی که در آن اتفاق می‌افتد، پیوند درونی بنیادینی دارد؛ زیرا الگویی که در مکان است همان شرط و لازمه‌ای است که وقوع رویدادها را ممکن می‌کند. در این معنا الگوی مکان در ایجاد اطمینان از اینکه فلان الگوی رویدادهاست که پیوسته و مکرراً در سرتاسر مکان رخ می‌دهد نقشی بنیادی ایفا می‌کند؛ و از همین رو، یکی از چیزهایی است که به بنا یا شهری خاص هویت می‌بخشد (الکساندر ۱۳۹۳، ۷۲).
۱۷. این پیوند نزدیک بین الگوی رویداد و مکان در طبیعت امری عادی است. واژه رود، هم از یک الگوی مکانی کالبدی حکایت می‌کند و هم از یک الگوی رویداد. بستر رود را از رود تفکیک نمی‌کنیم. در ذهن ما بین بستر رود، لبه‌های آن، شکل ماریچش در زمین، جریان آب، رویش گیاهان و شنای ماهیان هیچ تفکیکی نیست. و به همین نحو، الگوی رویدادهایی را که بر زندگی در بناها و شهرها غالب است نمی‌توان از مکان‌هایی که در آن رخ می‌دهند جدا کرد (همان، ۶۲).

18. Juhani Pallasmaa

۱۹. در واقع می‌توانیم بگوییم جهان زیسته در سنجش با ضوابط علوم تجربی غربی اساساً «غیرعلمی» است. جهان زیسته در مشخصه اصلی‌اش نزدیک به حوزه رؤیاهاست تا یک تعریف علمی. به‌منظور تمیز دادن فضای زیسته از فضای هندسی و فیزیکی می‌توان آن را فضای وجودی یا زنده نامید. فضای وجودی مبتنی بر معانی و ارزش‌های ساختاریافته است که فرد یا گروه، آگاهانه یا ناآگاهانه، در آن بازتاب یافته است. فضای وجودی تجربه‌ای منحصر به فرد است که با حافظه و تجربه هر فرد درهم آمیخته است. از سوی دیگر افراد یا حتی ملت‌ها، در مشخصه‌هایی از فضای وجودی با هم سهیم می‌شوند که حس با هم بودن و تجربه جمعی‌شان را تشکیل می‌دهد. فضای زیسته تجربی، نه فضای ریاضیاتی یا فیزیکی، هم موضوع و هم بستر ساختن و نیز تجربه کردن هنر و معماری است (پالاسما ۱۳۹۲، ۱۳۵ و ۱۳۶).
۲۰. مقصود انسان ساکن یک خانه است.

۲۱. کشورها، منطقه‌ها، چشم‌اندازها، قرارگاه‌ها، ساختمان‌ها سلسله‌ای را تشکیل می‌دهند که از مقیاس آن به تدریج کاسته می‌شود. مرحله‌های این سلسله را می‌توان «سطوح محیطی» خواند. در «رأس» این سلسله مکان‌های طبیعی جامع‌تری را می‌یابیم که در سطوحی «پایین‌تر» مکان‌های انسان ساخت را «در بر می‌گیرند». مکان‌های انسان ساخت دارای عملکرد «گرد هم آورنده» و «تمرکز دهنده» اند... به عبارت دیگر انسان محیط را دریافت می‌دارد و آن را در بناها و چیزها متمرکز می‌سازد. بدین وسیله چیزها محیط را «شرح» می‌دهند، خصلت آن را ظاهر می‌سازند و بدین گونه خود معنادار می‌شوند (نوربرگ شولتز ۱۳۹۳، ۳۷).

۲۲. این کیفیت فقط وقتی می‌تواند در ما زنده شود که در عالمی که در آن هستیم وجود داشته باشد، ما تنها به همان میزان می‌توانیم زنده بشویم که بناها و شهرهایی که در آن‌ها زندگی می‌کنیم زنده‌اند. کیفیت بی‌نام دور دارد؛ در صورتی در ما وجود دارد که در بناهایمان وجود داشته باشد؛ و در صورتی در بناهای ما وجود دارد که ما خود دارای آن باشیم (الکساندر ۱۳۹۳، ۵۲).
۲۳. می‌دانیم که همه چیز در اطراف ما توسط نظمی وسیع، کنترل و هدایت می‌شود. هرگاه که قدم می‌زنیم، نظم را تجربه می‌کنیم. چمن، آسمان، برگ‌های درختان، آب‌های روان در جویبارها، پنجره‌های ساختمان‌ها در امتداد خیابان، همگی نظم یافته‌اند. این همان نظم است که موجب نفس نفس زدن ما به هنگام راه رفتن می‌شود. روابط هندسی عمیقی در این نظم و آرایش متغیر آسمان، ابرها، گل‌ها، برگ‌ها، چهره‌های اطراف ما، وجود دارد که با مفهوم نظم در ذهن ما عجین است. اما برای این هندسه، که بسیار بامعناست و موجب می‌شود ما حضور نظم را به‌وضوح حس کنیم، زبانی وجود ندارد (همو ۱۳۹۰، ۱۳).

24. Inner Perception

25. Outer Perception

26. Lived Body, Lived Time, Lived Space, Lived Human Relations

۲۷. روشن است که خیال هنرمند یکی از ساده‌ترین تجارب زبان را که همان احیا شدن است مهیا می‌کند (باشلار ۱۳۹۱، ۲۹).

28. Description

29. Explication

۳۰. در اصطلاح اولی، آنچه پدیدار می‌شود مورد توجه قرار می‌گیرد و در دومی از قالب‌های مفهومی برای روشن شدن مطلب استفاده می‌شود. به عقیده پدیدارشناسان در مورد دوم، از وصف زنده و پویا و گویای امور غفلت می‌شود (یادداشت مترجم در دارتیک ۱۳۸۹، ۶).

31. Storytelling

32. Poetic of Space

33. Historical narrative will constantly open up our "space of experience", while fictional narratives allow the imagination to engage the horizon of expectatin (Perez Gomez 1999, 9)

۳۴. «هنگامی که روایت‌های خیالی اجازه می‌دهند تخیل به افق خواست متصل گردد، روایت تاریخی فضای تجربه ما را گشوده می‌کند.»

به‌طور کلی، پرسش از معنا در جایی پیش می‌آید که ما خود را با پدیده‌ای فهم‌گریز روبه‌رو می‌یابیم. فهم‌پذیری و فهم‌ناپذیری تا حد زیادی در گرو بستر یا زمینه یا سیاقی است که پدیده در آن ملاحظه می‌شود. اگر پدیده در متن پس‌زمینه معرفتی ما خوش نشیند، یعنی با آن ناسازگار باشد، فهم پدیده برای ما دشوار خواهد بود. فهم‌پذیر کردن پدیده به این معناست که ناسازگاری میان آن پدیده و پس‌زمینه معرفتی خود را به‌نحوی بزدا کنیم، و آن پدیده را در بستر یا سیاقی بنشانیم که با آن سازگار است. به‌محض آنکه بتوانیم روایتی مناسب و سازگار به دست دهیم که آن پدیده در متن آن خوش بنشیند، آن پدیده برای ما فهم‌پذیر می‌شود. غایت بخشیدن به یک پدیده یا رفتار در واقع ارائه نوعی روایت برای آن پدیده است؛ روایتی که پدیده می‌تواند در متن آن خوش بنشیند و فهم‌پذیر شود. بنابراین در یک تحلیل کلی‌تر، پدیده معنا با مفهوم «روایت» و «داستان» در پیوند است. معنابخشی به یک پدیده عبارت است از ارائه روایتی سازگار که آن پدیده در متن آن خوش می‌نشیند (نراقی ۱۳۹۵، ۱۱۹).

۳۵. جعفر نیوشا، منصور بلورچیان، ترانه یلدا، فریدون دلگشا، ایمان افسریان، سیمین عسگری، علیرضا ارشدی، پریسا ناژ، عباس صفری، فاطمه صفری، پرهام کوچکی، محمدرضا صمیمی، امین جعفرزاده، علیرضا محبوبی، مرضیه محبوب و بیوک خراماندل.

۳۶. ترانه یلدا، سیمین عسگری، فاطمه صفری، پریسا ناژ

۳۷. مشابه این روش، پیشتر در تحقیقی بر فضای شوادان‌های دزفولی با عنوان «کاربرد روش تحقیق کیفی بر فهم ابعاد عاطفی مکان (نمونه موردی: فضای زیرزمینی شوادان) انجام شده است. (معماریان و صدوقی ۱۳۸۹)

منابع

- الکساندر، کریستوفر. ۱۳۹۰. سرشت نظم. ترجمه رضا سیروس صبری و علی اکبری. تهران: پرهام نقش.
- _____ . ۱۳۹۳. معماری و راز جاودانگی. ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی. تهران: روزنه.
- باشلار، گاستون. ۱۳۹۱. بوطیقای فضا. ترجمه مریم کمالی و محمد شیربچه. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- پالاسما، یوهانی. ۱۳۹۲. دست متفکر: حکمت وجود متجسد در معماری، ترجمه علی اکبری، ج ۱، تهران: پرهام نقش.
- پالمر، ریچارد. ا. ۱۳۷۷. علم هرمنوتیک. ترجمه محمدسعید خنایی کاشانی. تهران: هرمس.
- دارتیک، آندره. ۱۳۸۹. پدیدارشناسی چیست؟. ترجمه محمود نوالی. تهران: سمت.
- گروت، لیندا، و دیوید وانگ. ۱۳۹۲. روش‌های تحقیق در معماری. ترجمه علیرضا عینی‌فر. تهران: دانشگاه تهران.

- نراقی، آرش. ۱۳۹۵. سنت و افق‌های گشوده. تهران: نگاه معاصر.
- نوربرگ شولتز، کریستین. ۱۳۹۳. روح مکان: به‌سوی پدیدارشناسی معماری. ترجمه محمدرضا شیرازی. تهران: رخداد نو.
- _____ . ۱۳۹۲. مفهوم سکونت: به‌سوی معماری تمثیلی. ترجمه محمود امیر یاراحمدی. تهران: آگه.
- _____ . ۱۳۸۹. معنا در معماری غرب. ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی. تهران: فرهنگستان هنر.
- نوسباوم، مارتا و دیگران. ۱۳۹۲. درباره عشق. ترجمه آرش نراقی. تهران: نشر نی.
- معماریان، غلامحسین، و آرزو صدوقی. ۱۳۸۹. کاربرد روش تحقیق کیفی بر فهم ابعاد عاطفی مکان (نمونه موردی: فضای زیرزمینی شوادان). نامه معماری و شهرسازی. دوفصلنامه دانشگاه هنر ۳ (۵): ۱۱۹-۱۳۴.
- هال، استیون، آلبرتو پرزگومز، و یوهانی پالاسما. ۱۳۹۴. پرسش‌های ادراک پدیدارشناسی معماری. ترجمه علی اکبری و محمدمین شریفیان. تهران: پرهام نقش.
- Perez Gomez, Alberto. 1999. Hermeneutics as Discourse in Design, *Design Issues* 15 (2): MIT Press.
- Seamon, David. 2000. A way of seeing people and place: Phenomenology in environment - behavior research. In S. Wapner, J. Demick, T. Yamamoto, and H Minami (Eds.), *Theoretical Perspectives in Environment - Behavior Research* (p. 78-157). New York: Plenum
- Seamon, David and Harneet. K. Gil. 2016. Qualitative Approaches to Environment-Behavior Research, Understanding Environmental and Place Experiences, Meanings, and Actions, in *Research Methods for Environmental Psychology*. Ed: Robert Gifford. West Sussex: Wiley.
- Van Manen, Max. 2016. Researching Lived Experience. New York. Routledge.
- Van Manen, M. 1997. Researching lived experience: Human science for an action sensitive pedagogy. London: The Althouse Press.